

۱۷۹

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

۹۲۲۷

۸۸۷۳-بی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه اسطرلاب امام زادگان در طبرستان (توسعه بر اساس)

مؤلف: ۲ - بیان احوال ابی ذر عقیلی

موضوع: ابراهیم بن محمد العابد الوهاب

شماره ثبت کتاب: ۷۹۱۱۹

شماره قفسه: ۱۱۷۹۱

۹۲۲۷

غلی - فهرست شده  
۹۲۲۷





مجلس شورای ملی  
کتابخانه  
تهرانی  
شماره ثبت کتاب  
۱۳۶۵

شجره لام نغمه کان که در کان مدفن مستند و احوال ابو ذر غفاری  
رضی الله عنه در مقدمه تمهید علیه

بسم الله الرحمن الرحيم  
**باب اول** در بیان احوال خیرت آل فرزند ارجمند کاکامکار خورشید مستند  
نامدار احوال و اعیان طایف امام موسی کاظم شاهزاده اسمعیلی که نام نامی او  
کریمی است حضرت اسمعیل بود و کنیت با رفعت اشهر را ابو لهباب و لقب است  
آنحضرت شاهزاده ار و بود **اولف** گوید که در کتاب نیت الی مرتب است که گفته اند  
آنحضرت امام موسی کاظم با بدرجه رفیع شایسته رسیدند و منصب امامت بکنایه  
رضا علیه التجه و التنا انتقال یافت و آن در سن پنجاه و سه متعلق گردید  
فشان عریضه ای بود در حد حضرت قلمی نمودند و در آنحضرت خوابی بود که در آن  
آنحضرت برادر ارشد ارجمند خویش شاه نغمه اسمعیل نام گرفتند که گفته اند  
آمد آدی سلیمان باشد اشهر حرم محترم و در او دیده جو شاهزاده بود  
از حرم بدون لام بر ما از بد طبیعتی که داده و آنرا به نام پرتقا گوید و  
بمزل

بمزل می آمدند بجای کاکامکار رسیده خبر و در آنحضرت شهر گاه آن سیدین  
نامی و سادات کریمی با استقبال آنحضرت فتنه و احترام تمام آنحضرت و در مدینه  
فشان نمودند و در حقه باب اسمی که آنحضرت بل صغیره خاتون صدیقه است شتر خسته بود  
احوال آنحضرت میزد معزالدین غفاری که قاضی شرع آنوقت بود نمودند و در برادر آنحضرت  
نامی برادر کریمی آنحضرت شاهزاده محمد هشتم شاهزاده محمد حسن فرزند شاهزاده  
در چهل حدیث را شیخ مدون است که کیفیت نهادن آنحضرت در مقام خود برادرش  
ببراه آنست و چون فرزند معزالدین بنده شکر کردی آنحضرت مشغول بود و حاجت رسیدن  
لطراف جرات بلده کافاس می آمدند و افسد سائل می نمودند و از آنحضرت می نمودند  
تا آنکه چون رواج در بلده نزدیک به رسید که خلق از روی منتهی بقدری که  
حاضر می بود و یکی از آنهایی که این خبر بشهر قزوین رسید ابو سعید ابن ابی عمار است  
القاسم در آنوقت از جانب ثامن ملعون ایستاد و این امر بعد از آنکه سرور آن  
طوس و همچنان جز امزاده که چند شخص مخفی با شتر برادر لغز خوارج استخوان  
سجرات آنحضرت روانه بلده فشان نمودند چون این خبر برادر المؤمنین گاه فشان رسید  
اولادیت که شهادت برین استوار نمودند همی جهاد کردند و در در وقت پیغمبر



شعبان المعظم آن شرف و تشریف از در حواله گاه نشاء فرمودند و بهر دو با  
 مسلمان مجمل هر چه استخوان میبودند تا آنکه جمعی از جماعت بقبل آمدند و وقت  
 خارج بسیار گشت و وقت اسلام بر یاد گوید چون این خبر رسید و از  
 الملک طبرستان و خطه در این گری خود بخوار گشت و هر بار و نه بلده گاه نشاء نمودند  
 و در حواله آن بلده یه چه شغل گردیده مدت بمیاه و هفت روز از این مهتد بگشت  
 شرف و تشریف از آن بلده می نمودند و سینه نان اهل گاه نشاء بسیار گشت  
 بیت ویم شهر اول دو شانزده گاه روز دهم خمره مدار ازین عمای بقعه را رسیده  
 خویش استوار نموده بقعه میدان خود گرانگه گردیدند و در چهار روز آن زمانه از  
 شهادت فایز گردیدند جماعت مسلمان بغش آن هر هزده از میدان بقعه  
 گاه نشاء خویش سلطان اسمعیل آوردند آنحضرت گریه شدیدی بجهت آن فرمودند و بعد از  
 مراسم کریمین علم فرمودند که آن هر هزده در خلف فایز میرزا عزالدین که در خلف سجد  
 جامع کریم واقع بود و در روز دیگر شانزده هجری و شانزده از بر زمین روانه شد  
 حجاج گردیدند و در چهار روز آن گاه رخسار جد زکریا در وقت حرم حکم سر کا  
 سلطان اسمعیل آن هر سردر آبقعه مبارکه صغیه حاتون و در خلف مسجد جامع کریم در بار  
 خانه محل

خانه محل سنگی آنحضرت دفن کردند و روز دیگر شانزده هجری و شانزده از بر زمین روانه شد  
 سه هزار و یکصد و شازده نفر از شیعیان بسم لانت مالک وزخ سردند  
 از دعوت سید روز و بر حوا اسلاما بمیدان حرم رفتند بنیاه و شرف و تشریف  
 ایشان و خود و بر نظر طلب معز و در وقت همیشه آنرا فرعونان آن سلسله شهادت  
 گردیدند روز دیگر شانزده تن مبارک از یزید اسلمه در آورده روانه میدان حجاج  
 و در آن روز بعد از چهار گری از شیعیان بضر بیخ ابدان بگشتند و سزا گشتند  
 در آن زمین که شانزده هجری و در جماعت پیوسته مردوی از روی صدا آوردند  
 که ای پسر موسی بن جعفر تا چند در جهاد میگویشی حال آنکه برادرت که از عالمی  
 و خلقت می نمود و در شانزده سلسله شهادت فایز گردید چون این خبر رسید  
 آنحضرت بر لرزه بر آمد نام برکش اولاد و تیغ از دست اشهر بار بمیاه بلده  
 آنحضرت تیر مارا کردند بطرفی که ضعف بر آنحضرت گشت گردید از بر زمین  
 غلطید و رخاک مذلت افکند تیغ بازان اشهر بر سر آنحضرت ریخته و چند  
 سمیر بود مظهر آن سرد زنده که جدمبارک اشهر بار بمیاه بلده زین بود  
 سوراخ گردیده جماعت مسلمان بغش پارسا آنحضرت بمسرا گاه رسیدند تا



آن حضرت پیش آمده و خود را سینه بعضی فصیحی از مومنان و مقرر شد که پیش  
 مبارک آن حضرت در بهلولی قره العین با خود در بقعه صغیه خاتون دفن نمایند و چون شد  
 در نیم شب آن حضرت در صفا بدر زکوانین شریف گردید پس مسأله آنرا در آن شب  
 آن حضرت در بهلولی ردها که مکافه در بقعه صغیه خاتون دفن نمودند بعد از چند روز  
 خاتون زوجه آن حضرت بوضوح خود شریف گردید و وجه مطهره در معصوم و در پانین با آن حضرت  
 در بقعه شریف واقع است **مؤلف** گوید که مسیبن در مصلحین بلده کاه شاد کور و اناست  
 در آن حضرت سیاه پوش گردیدند و بسیار در بکره رازی مشغول بودند در حقیقت  
 پس میرزا محمدالدین غفاری مجدده طسوج مجاری میا چشمه اسکندریه بنا کرد و در فوق آن  
 است مع اطلاق بقعه و قبور است و شمع آن بقعه شریف فرمودند که منافع  
 رساند و در آن بقعه خود و برادر محمد شریف برادر میرزا محمدالدین طسوج از چشمه علی  
 مستی بقیین وقف بر فایا کلام است مجید فرمودند که منافع طسوج از اول چشمه علی  
 مستی بقیین صرف ریای کلام است فرمودند که همه روزها در آن بقعه شریف ده خود در  
 نو و زوجه مکره میرزا محمدالدین بکد آنک از جمله شد آنک از اول صلاقت  
 محمد ابراهیم صفی تا بقعه بقعه وقف بر آن بقعه شریف فرمودند که در صورت خدام  
 آن است

آن است خلد سا نمایند و مرضیه سلط زوجه محمد شریف بکد آنک از جمله شد  
 آن در زمین قریه بکد آنک از جمله شد آنک از جمله شد آنک از جمله شد  
 فرمودند که منافع بر صرف روز و خزان آن بقعه شریف کرد و بزرگوار الله برادر  
 میرزا محمدالدین بکد آنک از جمله شد آنک از جمله شد آنک از جمله شد  
 فشان واقع است وقف بر آن بقعه شریف فرمودند که در آن بقعه شریف صرف تبره  
 دلاری مرثیه خواندند حاسن آل عباسی از عبدالله الحکیم روحی فدکا نمایند پس  
 مومنین در طلبه مسیبن و بیار عراق واقع باشد که مدفن سرکار فنی انا شام براده است  
 فرزند کرامی در زوجه آن حضرت در خلف مسجد مع قیوم در بلده کاهان واقع است بقعه  
 فرزندان شاه حمزه در بقعه که خلف خانه میرزا محمدالدین که در در آن بقعه سرکار شاد  
 و سمعی است تخمین بلیصد و پت و بقعه هم شرعی از خدمت آن حضرت در روز است  
 سمت همین قبله آن بقعه شریف در برابر قد آن حضرت واقع است **مؤلف** گوید  
 که در آن مسجد بکد اسطوره است که یکی بن علی بن ابطال را چون در قریه زودا  
 بشهد شهادت رسیدند و آن مبارک آن حضرت در زودا کاه مد فون است و سر آن  
 چندی کن ضعیف بود و هر چند چون بشهر کاهان رسیدند مسیبن کاه فشان از آن

بسیار







به پنجه شاه موروم است بچونشته درین بملو در از زردی سلوی است  
 که سلاه اس درت نایمنی از پنجه بحر اللدب که در کتاب  
 سنجف اشرف دیده لعل نموده است



بسم الله الرحمن الرحيم  
**باب دهم در بیان کیفیت شهادت سخن ابن حمزه ابن لام موسی**  
 علیه السلام مصنف که به در تاریخ معجم البلدان اسم شریف آنحضرت  
 شاهراده است و کتبت با رفعت شهریار ابو الحسن و لقب با  
 آن بزرگوار مسل الریاح فرزند بزرگ شاهراده حمزه است چنانکه در کتاب معجم  
 مسطور است که بعد از آنکه مأمون الرشید علیه اللغه و الهیة استبداد پیدا کردید  
 منصور مطرود به ارشاد او نمرود بعقب برسد و خلدت شکن کردید مفضل  
 مأمون فرقیه تا آن ملعونه بطبع نام نوباد کلشن جاب ام علیه التیة و ان  
 حضرت لام محمد تو جملو را بر جفا شربت شهادت نید و آن سخت طین  
 خاطر غیبه بر سخت خدفت زده و بعد از ظلم اهل بصره لغات استغافل  
 و دالیان لایب تل غزل و صیغ است که جمله ملک منصور الدین ابن اسیف  
 قدون و مبلده همدا و الی بوا مملعون می غزل نموده ملک عادل کتوفی  
 نصب نموده

۱۱۱۵۶

نصب نموده مبلده همدا و الی بوا مملعون می غزل نموده ملک عادل کتوفی  
 فرمان داد که در هر آبادی که ابو را پیا پیا بند سران بکیمت خلیفه روزانه  
 نماید صیغور را الی انطیه شاهراده استحق را در حج گاه در طواف بیت الله  
 دستگیر نموده او را حبس نمود بمعه روز از حضرت در مدینه صیغور الدین  
 آن لعین جرات برقل از حضرت نیمه جو لحو لال ابو را ب در اول  
 بهر سید آن لعین خود در مقام شورت برآمد در نیمه شب شده می  
 احرام آن بزرگوار با غل و در کمر به غدا رکا نه خویش برده که از حضرت  
 بیات میخورد برده بد خلیفه سپارند و قبض الوصل حال صیغور  
 سازند چون کلا لعین از انطیه در شب کور سرد آمدند برچی در سما ال ابو را  
 مستخضر شدند چون جمیع شب قلیل ابو را خجی حرکت نمود و از اطراف  
 جان شان ال ابو را ب ملید کر را مخبر نموده به تدارک سفر مشغول گردیدند که  
 جمیعت نمونه شکر بر سر بغداد کشند مؤلف گوید در چون جرا ده و زود  
 نمود و نامه صیغور الدین بجلیفه رسانیدند آن ملعون از مضمون نامه متعجب  
 و چشمهایش سرخ شد و حکم نمود آن حضرت بگردد بروند با جمله در سما







سرافیق آثار در علم السیاح محمود که سلطه عیاش و میوه ای شبنم انحضرت بر  
 طلبید چون از خلعت پیران شدند در هفتاد و هشتاد و نه حضرت که بقیه را با عیاش  
 فرمودند عامر بد و تقدرت لطف بر جسم که از دره از حضرت انحضرت مخصی کردید  
 و بعد از فریضه صبح امر نمود تا منادی ندا داد که سرکار شاهزاده عازم خراسان  
 و غیره طواف مقبره نور سلطان عیاش میوه هر کس محک است اندر ک خورل دیده  
 کرد چو روز دیگر انحضرت که بجزین کوچ فرمودند هزار بار و ساله در راه انحضرت از  
 بجزین روانه گویند و منزل اعلی می نمودند و در هر منزل بهر خواه و جانان ان  
ابو تراب با دمی شد تا آن که در کوی و شکوه در کمال روند فرمودند فرمودند  
 ملک عادل کتیرق که وای همدان میوه از درو دیان انحضرت بهر بنده سال کردید  
 از بس بغض ال ابو تراب در کانی سینه خویش کاشته بود و خیال او بهر سینه  
 خوردن غیال نمی توانست نگاه دارد دفعه حکم نمود تا علاما دی که با آمده بودند  
 سوار گویند و خود آن ملعون سخت تازی لولر کرده خود عادی بر زوره دل بود  
 در بر و شمشیری حامل کرده نیزه خنجر پیچیده زعی در دست گرفته روانه روند کردید  
 چون کنار روند رسیدند خمیده و خگاه بر سر با پنجه در هفتاد و هشتاد و نه انحضرت علاما خورال امر  
 محمد در بران

۱۱۱۵۰۰

خود را از نفع که خود را بر اثر زنده رسم انحضرت می آوردند علاما انملعون انحضرت  
 دل نعمت خویش است انحضرت و سلیمان زنده آن بی پای کا پنجه در بران  
 خفته که آن انحضرت عین بر سر تا خنده شکر اسلام محرم شد و دست به تیغ رسانید کفای  
 کار اسلام دیده بقدر پنجه را در کسری از انحضرت در جبهه خوب بقتل آورده که بیگنا  
 کبر و در دروازه دل انحضرت و کسرا روند بنده کردید انحضرت کفار فایق آمده ملک عادل  
 کتیرق در آن انحضرت همه میوه گویند جمع کشیری از علاما وی و زرع شتافته که صبح رو  
 گویند قایل منافق که گویند متفق گردیده وی بهر نیت نهاد خیم و آب انحضرت  
 با هر که های انحضرت و اولاد انحضرت که با بیطه صرف آوردند روز دیگر از روند کوچ  
 در بر و یور میوه منزل نمودن مشایخ و خزانین انحضرت و خدمتگاری انحضرت سر کار کرده  
 بعجل آورده مدت هفت روز در توشین رسم مهمانان توقف نمود روز ششم از راجی کوچ  
 وارد کرد و شرح گویند و در منزل انحضرت و علیق الدوار انحضرت این مهیا نمودند  
انحضرت و مال خورال را بر گردیده انحضرت و آب انحضرت یقه نیکو و ناز در دامنه حیل که  
 مشهور است بجل دوس در کمال انحضرت با فرمودند در آن انحضرت و انواع انحضرت  
 پنجه کار شاهزاده انحضرت انحضرت گویند چون ملک عادل کتیرق بدرک انحضرت

۱۱۱۵۰۰



وعلما ان اربعه مقول و برخی منفقو الخبر کوه بد این خبر حوث از در بلده همدان  
پس چیده ملک عادل را پنج بر هفت برادر بود که آنها هم براب از ملک عادل شریف  
نفس نه بودند این که این خبر حوث از در استماع نمودند که این را در دیده خاک عزا  
خود نخبه و دفعه از توابع آن که در اول ابله بعد از هفت هزار و کس جمعیت  
و پادو جمع نموده علمها را نین و صل و نامی از تقاب ایشان وی بر ل خاکه در  
ردو لعل با برسانند ملک قاهر که برادر بزرگتر خود حکم نمود در اردوی اسلام  
می صره نمود و در همان روز فیما بین این دو فریقین وقوع شد در روز ملک قاهر  
از ضرب شمشیر جعفر برادر نلقه علم را سپرده و خود از شرکف لعلک دروا  
بلند شد و منافق خاک غرافق بر خسته تا آن روز پایا رسید و ببرد  
در آمده علم احوال خشتین حکم نمود که به کشیک آن اردو متوجه کردند که مبادا  
شکر من فق جسم زخمی باین رخ نماید و آن شب لک را سلام با طین خاطر  
مترک گاه خویش استراحت نمودند و شکر منق و قیقه نیامودند صبح  
نمودار گشت آن شکر با سرکاشان براده استحق فریضه را جماعت داد نمودند  
وقت بخار سلطه رسید ای کوی حیدر و نامی زخمی از شرک مخالف بلند کرد  
ملک شرف

ملک شرف برادر ملک عادل بر او کوه سکر بر او کرده در میان میدان زمین آمده  
طلبید جعفر برادر نلقه علم باذن عم و سرکارشان بر او میداد که هر چه از او آمده  
در او نخبند ملک شرف شمشیر حواله فرقی جعفر نمود از جای خویش حرکت نمود  
شمس رنگون با ملک شرف آمده از سر بر زمین خورد و جعفر نامدار فرصت بود  
که از جای خود حرکت نماید تیره حواله است و می نموده که سنین تیره از زمین آن منافی  
نماند کشید آن نظر که چدر صغدر قوت نموده ملک شرف را از زمین در رنج  
برگرد و سرگوانیده چاشن بر زمین که استخوانهای وی در پو بمثل طوطی در میان  
نمود که صدای حسن از شرک بلند شد ملک سعید که برادر وی بود که  
گردیدند و یک همیشه بچویش آمده پای در رکاب بنده سر راه بر جعفر نامدار گرفت  
و باز از طرد و بنبرد سلا کرم نمود جعفر وی سلا سجد اول بجای برادر او را بر زمین  
نمود چون علم این شجاعت را از برادر نلقه خود مشاهده نمود امر گو که نقاشان  
فرد گشتند و علمها سجد و در آرد و شرکف در خرای ملک سعید خاک زرق  
نمودی نخبند جعفر نامدار در میدان مرکب خود را بچوید در آورده مبارک طلبید  
ناصر بچون خواهی برادر پای حرارت در رکاب بنده میارزت جعفر نامدار حیدر  
ملک شرف



بصرف آورده تا با سر کوه جعفر تری از قبا بر آورده و یک کمان نهاده کوه کسک  
در برابر کوش جعفر آمده حرف سر کوشی میان کوش و کوش نیز در آن آن بر دریا  
میشوم ملک ناصر انداز عقب سر روی نه کشید که با حضرت حجیم ملوث نمود که فریاد  
تبارک الله حسن ای لقیق از لشکر آمدن بلند گوید سلیمان او را به پسر بلند کرد  
ملک منصور و ملک هر اقط طاق کردیده جوشش تمهیدی نمودند که مایک حریف  
ایچ بلفه نیستیم هر یک کتبه بگوشی قه کاروی با زیم وعده از دل جعفر  
بناشیم پس هر یک بگفته نمید آمده جعفر نام از زوره نندیشید و مردانه بگوشید  
متوجه بر دمی که اخروی روی زده نموده ملک هر ضربتی بر شانه وی که دست راست  
آن مظلوم تن با کش جدا کرده از صدر زین و غلطید ملک هر پا در سینه کوه جعفر  
ازین جدا نماید چون دیک آن با در رسید دست چپین معنی بر که گاه ملک  
که بدو نمید کردید بی و چاهیل و نیی در غلبین دیده با کشته رلا با نه لشکر می نمود  
منصور که این حالت سلاست نه میخیزد خوراحاله نه آن دلاور منحصه نره انگلیس  
از سینه جعفر نانه کشید که لشکر اسلام هجوم آوردند و جعفر را از سینه خاک و خون  
بمترکاه رسیدند و جنگ منصور ملک منصور در میان گرفته و آنقدر خرم بلیان  
نمانک زود

نمانک زود بود که بدن کثیف آن بر بخت نخره شبیه شیکه کردیدی خاک بر او نشست  
تا جعفر مادر چون شمس بر جمال عم عالمقدار خویش ادا که تمهیدی گویم مرغ خوش بشا  
چنان بود که در کارش نمانده کتبه آن مدار کردیم فرمودند که بر سیدی که همان انشوار  
آب دیده برش تر کردید آن شب آن در بغدادی جعفر معول بودند و بتوضیح  
شب روز سینه روز دیگر کسرا ملک عادل هر پنج نفر ملک فولاد و ملک سوری و  
محمد و ابو علی و ابوالقیاس یک مرتبه همیای نرم کردند و مکمل و معج بر کتبه  
سوار شده در میان مید آمده بر زطلید از لشکر اسلام اصدی جرات مبارزات  
نمود آن دلاور هر چند مبارز طلبید کسی نام خود را به پهلوان بلند تمهیدی عامر بر روی  
پیر گو کجیف ضعیف نمید آورده چهار زن از آن عین مالک در رخ رسایه  
سوری نهان مانده بان سحره آن روز تا شام نبرد نمودند و پیچید را خطری رسید  
تا اقباب ساجاه مغرب کشیدند دست از دعو کشید هر یک لشکر گاه خود را  
منصور در منزل خود را دم گرفته و هر روز شکر آتش را به شتاب بیان رسانیدند  
سعادت دید ملک سوری پی در رسید اهداک و مبارز طلبید علمیر و او را در عامی  
میش بخانه مالیک کرد و از خنده و علمیر و ملک سوری حضرت زین بدر کتبه  
صل



نمود که نجی لعین سکن روز را نامدار لاکر و بر اسیر بار نمودند و انقدر تیر بریدند  
که مانند عقاب بر پر آورد و درین میدان شبهه شکاکت فایز گوید که غول از لشکر  
بلند شد امکن سکن بر من لعین تا حشر جنگ مغلوب شد و از چهار سطح تا بمکام  
غروب بار از طریق نبرد گرم گشته از گشته بسته بر بای یکدیگر ریخته های سم گشت  
که بر زمین کین کرده شو سم مرگ بر باله نقش گشته کان حوی می آمد که خدین در  
روز پامال سم سورا گوید و از طرفین بقدر هفت هزار و کسر رسم و کفرا گشته  
بودند العمده علی الراد **مؤلف** گوید که روزانه دیگر که خوربا را علم در اسیر  
از شانه براده سرد بای خویش و روز بار اسلحه کار روز در آبرو ک لاری  
سوار گشته یا را ملو اوع فرمود و روانه میدا کار روز گوید و آن نهادند  
از آب کیند بقدر سه فرسنگ یا کمتر یا بیشتر در آن آب خون و بصبه زهر ابر  
مفقود گوید و عا از تقاب سرد حضرت رسا آن شه سوار حکم فرمود که اگر  
از دست چیل دوس کوچ نموده در آن رقبه زهر ابر فرود آید و خیمه و خا  
سر خیمه آن رقبه در پاری ناید عامر و جویب امر فرمود با بنام سکن  
در سر خیمه آن رقبه خیمه بر پا نموده آب خیمه امتزل نمود و لشکر آن جمع  
نموده از

نموده از اهل آن رقبه امداد و گوید طلحه بنه ساکنین آن ابا ای کلین است را نمود  
است که نمی گد اشسته علی بن سیرت باین راسته جمعیت متفرقه من فغان  
پوسته بقدر سه هزار کسری جمع گردید روز دیگر سر کاشانه براده میدارم نامیکام  
غزوت کوشش فرمود و جمعی از منافقین با بوزخ روانه **مؤلف** گوید که در آن محکم  
مردی که چون ملک عدل را سیران را سوره برادر او می جا پاره وانه بنده او توی  
نموده گوید و طلحه بنه روز دیگر که قاتل طالع شد چهارده کار علم طبل زنی که  
علامت چهارده لشکر با باده داد اشعه انفسان با اولکه حاضر شدند  
السلام آن شب که با را امکا و بالین ساخته و سر کاشانه نظر فرورده یا یکد کراهی مکتوم  
مردید تا شب بصف رسید آن لشکر خسته از رسیده کن رقبه زهر ابر فرود  
آمده بغیر خواب بلند نمود عامر با جمعی از بنی اعظم را بردا لشکر زده آن بجا  
از خواب بسته بر روی یکدیگر شمشیر کشید و عا بر بانی اعظم فرود کرد  
رقه تا شامینو آن لشکر روی یکدیگر تیغ کشیده تا بمکام سحرده هزار  
و العمده علی الراد می بیشتر یا کمتر یکدیگر را بقتل آورده بد چون صبح روز  
دریا چون موج آمده لغزشهای را بجا ک سپردند یعنی در یک خیمه نمودند

نموده از







مظهر را از میان خاک خون ضبط کرده است چشم نه فری نماند از کمالات آن حضرت  
در آن صحرای که گویا قیامت قیام قوس آن حضرت یکان یکا اصبهار از خویش  
مطلب است بل و دواعی میفرمود آن در سپای رسیدن ب در آمد و ظلمت است  
فرد گرفت قاسم برادر نامی شرفیاب حضور گردیدند و یکدلت از جمله  
قریب علیه ابوالکلام در احوال واقع آ دان یکدلت از عبدالله آب زینتی  
بها شرف و عوف بطریق ارث بقاسم انتقال س عی باقیه بود پیش قدم بهجت  
آنحضرت و برادر قاسم سینه نموند هر یک نیکدلت از اصل مجاری م باوق  
و چشمه جات مشهور که سر برده شاهزاده بر سر چشمه بود با از آنجا و توابع و میرود  
و نه و جدول و کل باقیه به پیش قاسم س نورجهان می آنحضرت نموند د آن  
کامکار در انیمه شب حکایت شهادت خود را بجهت قاسم تعریف فرمود و در میان  
یکدلت د نیم آب زین آن چشمه با یکدلت قریه علیه ابوقف برادر  
خویش در جت خود فرموده و قاسم جاری کش آن س آن قرار دادند قاسم ک  
سبباری م صبح طلوع قاسم برادر را ک دیدن از خدمت سرکار شاهزاده  
مخبر گردید م منزل خوش س چون روز گرم گردید از طرف صلی که کوس م  
گردید

گردید شاهزاده از لعله در میان زمین آمده با آن ب بخت که محامد و محامد نموند  
و چنان ب اش ب شعل ک گوید که در آن روز برده ب رخ خوب ب خراب ب نه د آن  
و از بخار س سوره ب آن ب تاریک ک گردید ب غیرت ب الهی ب کوش ب آمده د آن ب در ب جمع  
آن ب شکر ب از د م ب تیغ ب لیدر ک که ب اند ب چنانکه ب یاری ب از ب در ب با ب نیکدلت ب چون ب در ب م  
فارغ ک گردیدند ب علم ب فرمود ب شکر ب مقدم ب سبب ب حجام ب و مرکب ب اللات ب ح ب آن ب بخت ب سل  
ضبط ب نموند ب ت ب هفت ب روز ب در ب آن ب زمین ب توقف ب فرمود ب از ب آنجا ب حرکت ب و در ب فر  
دوس ب ت ب اول ب جلد ب فرمودند ب پنج ب روز ب در ب دوس ب توقف ب فرمود ب روز ب در ب جهات  
مسین ب لغز ب شحات ب شرف ب کاب ب عدت ب آنحضرت ب میگردیدند ب در ب در ب شهر ب سر ب کار  
فیض ب از ب شاهزاده ب ابواللب ب ابن ب ابراهیم ب ابن ب موسی ب بالکل ب پسر ب ابان ب لر ب روی  
شکوه ب مطن ب گردیدند ب سر ب کار ب شاهزاده ب ابوجلس ب شرفیاب ب حضور ب با ب هر ب انور ب سر ب کار ب فیض  
شاهزاده ب گوید ب از ب نوی ب شاهزاده ب آنحضرت ب را ب بسید ب آن ب شهر ب را ب لر ب روی ب محبت ب  
مهر ب با ب صدمت ب مبارک ب آنحضرت ب را ب بسید ب و مدت ب پنج ب روز ب دیگر ب در ب دوس ب توقف  
فرمودند ب از ب آنجا ب آن ب لر ب در ب حرکت ب فرمود ب در ب شهر ب جمع ب منزل ب فرمود ب خوار ب جان  
کند ب و شهر ب را ب لر ب در ب فرمود ب آنحضرت ب مطلع ب گردیدند ب بعد ب در ب شهر ب از ب نفر ب جمعیت ب خود ب را



جمع آوری نمود روانه چهل حصار استخ کویدند از طرف در و سردار و دوچ و طبل  
په پانین بزم خواجه عراق روانه عراق شده با حوارجی کند شهریار در یک روز در  
چهل حصار استخ کویدند و در خلف با شکر نخ که حال تمام استخار در در و فرود آمدند  
العنه علی الرادوی کویدند بفرست در برابر در می مخالف بود در در حقیقت  
در در می شهر که قدر نه هزار و کسی نبودند در در در حضرت در شهر  
توقف فرمودند بجهت آنکه در آن در نه چهل حصار را بین شهر گاه فشان شهر پاک  
شمارال اطهار و دستار خاتم محمد رود و با اولاد حیدر که از آن بودند آن شهریار  
شخ کوچ فرمودند که با شهر گاه آن قبول اجدهل فرمودند میرزا غفاری که در آن  
روز قاضی شخ اندر شهر گاه آن بود و در آن حضرت مطلع گشته با مرده ای خویش  
شرف حضرت سرکارشان برآید و بعد از عجز و ای بی شایسته را از راه روانه  
روانه شهر کویدند و ایشان را در عمارت ختمی منزل فرمودند در شکر بی باک شهریار  
با در آن انبوه گاه را با معین بود در در شکر نخ حرکت نموده در آن سران  
فرود آمدند و دست ته بیم توقف گشته چهارم بطریق سابق آن از در  
اسلام چون آورده است که در راه است متفرق گردانیده از میان آن شکر  
شاهزاده

شاهزاده از عبادت حضرت معصوم پو کشته شعله ابواب در است بر قلب آن  
مخالف در بسیاری از آن معین است در است مالک خراج رسانید که بناگاه  
فرخ نامی که شکر مخالف است تیره است معنی حواله فرق حضرت نموده که با محل سجد  
حضرت معصوم را شکاف در در ضرب آن سردار صد زین مکان هلاک در عطفه که  
بکمر تبه آن معین هجوم آورده در دوی همان از یک در متفرق نموده که نمودار کرد  
دست از در عکس شده و هر یک تبه لگا خویش بگشت نموده و غش منجم  
سرکافعی آثار شاهزاده ابوال در در شهر گاه آن نموده خدمت حضرت آوردند  
شهریار را هنوز ز معنی در بد مبارک بود لیکن بدن مطهر شهریار از ضربت بیچاره  
بدن را چون در زین بود در خراج کویده چون چشم شهریار بر صورت در راه  
افکار مرغ روح اسهید ملاحظه از شاخا بر بد طبران نموده در جات عدن شرف  
خدمت آباء کرام و اجداد کرام کویدند حضرت از بر آتش شهر بسیار گشته و در  
و معر فرمودند که شکر یار را در جنب در سه خواص حاج الدین رضی الله عنه و فرقی  
و دست بخت روز اهل شهر بغداد را آن شهریار مشغول بودند و شکر که در آن  
نمان تعمیر آوری بسیاری از جماعت مسلمانان شهر را در در بطریق رفیق در



و چون از راه دور مشاهده نمودند در آن روز در شهر فرزند زین العابدین را در قلعه مشاهده کردند  
 و حضرت مصعب سید اجماع است سخت گردیدند و در آن روز فیما بین آن لشکر  
 تلافی فریقین رخ نمود چنانچه از آن اتفاق افتاد که از جانب مسلم در آن جنگ  
 نمیدیدند جنگ مغلوبه گوید و حضرت در آن روز در خم بسیار بریدند شرفش  
 گرفته بود لشکر اسلام بر شکر گردیدند چون است از دعوت ایشان شد و  
 لشکر گاه از گرفتن مبارک آن حضرت را بجا نه میرزاد سنانیدند و در همان  
 آن حضرت این علم را در اول فرقه شرفیاء ابا کرم و در عظم گردیدند میرزا  
 حب الله آن حضرت لغش شریف و در آن لغش شریف را در فریقین  
 آثار مشاهده ابطال و فریق و میرزا احمد برخی از ستمگانه گاه  
 بجهاد اعدایین پرداخته آن روز در متفرق گردانیدند و مدت پانزده روز  
 اهل هفتاد و شکر منافق بطول انجامید بالاخره مسلمین بر کفر عا کشته  
 سزای برآوردن جنگ شهادت یافتند و لغش آن هر دو را در جنگ  
 مدرسه فی نمود میرزا محمد باقر میرزا ابوالفتح فرزند کاسکار میرزا عقیلی بقعه  
 بخت آن بزرگوار در بالی قدین است عمارت که در مرقبین آن شهر باران  
 بر ویله در سه

بر ویله در سه نوریا در سمت بین واقع است فلاسک شریف قاریان کلان المحدث  
 مقرر فرمودند و نصف از اصل میاه قنولین قریه گویند جمال جعفر بن ابی طالب  
 و است **ع** میرزا ابوالفتح وقف بر بقعه نوریا فرمود که منافقین صرف علی  
 بقعه و بیست فایا کلام هم در آن بقعه شریف است و میرزا محمد باقر رحمه الله  
 از بیست معین قنولین علی ابوشکره ستمی بقیل و وقف بر بقعه شریف فرمود که  
 صرف شریف است و شمع و عمارت خدایم کن شریف نامیدند و در آنک در  
 من جمال کوفی من تالیع و ج میرزا باقر وقف بر بقعه والد خود که منقح  
 آن صرف خرابی در و در خروج دم بقعه والد مبارک نامیدند و بقعه قطع است  
 در سمت بین سه نوریا در داخل عمارت آن مکان هر ویله در سه نوریا در  
 یار بقعه است که مکاف و فی خلاصج الدین رحمه الله و بیع او در است حج  
 است تا بر کرده مسلمین و قاطبه موثقین انوالد مشکوف با و در آن منزل  
 علیه القعه که بقعه ای اولاد ابوزراب است منهدم نموده شد که بی ستمون کاف  
 چند از بکار گذار استملعون ستم شکرش دادند که آن بقعه شریف را خراب  
 دان بقعه شریف را ظلم و عدا مسلم نامند و میرزا اولی الدین عقیلی رحمه الله



مرزعه مودنه حاجی اباک که در باب فرستادن شهر گاه مش است وقف بر حاج  
 خاس آل عباس کار فیض اثار اید عبدالله محسن روحی فدلا گویند که من  
 آن مرزعه صرف تقریب داری و مرثیه خواند حاج اید عبدالله محسن روحی فدلا  
 در آن بقعه پاک نمانید و هر روز غزالی حضرت سلو در آن بقعه شریف بر پا  
 نمانید و هر شب پنجم در شازده عباسی بر سج در آن بقعه شریف صلح  
 نمانید و گریه کنندگان به صرف سینه و روح واقف بعد از مراسم تعزیت  
 یلوش و نمانید پس به متوطنین شهر گاه ن و سایر مسلمانان بوسیده و خطه ناما که بر  
 شایر ادا کا در شهر گاه ن ورد بهین در رسم خواص ج و ولولودان بزرگوار و  
 واقع است و محل دفن خواجه الدین ولولودان بزرگوار در سمت راست  
 یافته است ولین ولولودان بحواله است علمی تعبد است و ولولودان مطابق اصل  
 و خطه ندارد و زدی ولولودان سه شنبه است و هم شهر گاه ن در شهر گاه ن  
 رحمت قرآن محکم کاظم صاحب ثلث و جعلنی الله مثولا استنباط نمودند و

حقیق فقیه سراپا تعصیر از روی کتاب این در کجای  
 مرقوم فرموده زشم و اولی بنده رب اللہ یا در این  
 عبد الکریم شهر گاه ن الحریه ۱۲۰۰



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي وفقنا باننتشار اخبار المصطفوية وانا  
 بترويج احاديث المرقنوية والصلوة والسلام على خير  
 خلقه ومظهر لطفه محمد خير البرية وعلى آله وعتوته الموقنين  
 لاحكام الشريعة **وبعد** ابن سبأ محضرت در بيان احوال خيال محرم  
 اسرار اول حضرت باری علیه السلام در غفاری رضی الله عنه وفضایل و مناقب و در وقت  
 اولادش و مجلی در ذکر اولاد و ذریات او و مرتب کرد ایندم **باب اول**  
 در ذکر اسم و نسب و لقب و سبب سلام او **باب دوم** در ذکر بعضی از  
 که دلالت بر مدح و منقبت وی میکند **باب سوم** در ذکر بعضی از احوال و احوال  
 او **باب چهارم** در باب خبر دادن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 او را **باب پنجم** در سبب اخراج او به پایا رنده و کیفیت لعیش او در  
 مدین و تاریخ و تشریح **باب ششم** در عهد اولاد و مجلی از احوال و سبب سلام او

باب اول

و بعد  
 بیست و نهم  
 بیست و نهم  
 بیست و نهم

باب اول در ذکر اسم و لقب و سبب سلام او  
 اصح اقوال جذب است و این اسمی است که پدرش وضع کرده و بر او ایستاد  
 عبد الله و این اسمی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از برای او و علم فرموده  
 چنانکه در حدیث آن ذکر خواهد شد و پدرش خاندان صاحب جمیع البحرین اسم  
 پدرش اسکن ذکر کرده و صاحب خات امجد و کنیت پدرش ابو جاده و  
 اما کنیت او ابان و زبیر که پدرش فرنام داشت چنانکه در تفسیر **باب**  
 لعیش صدیق چنانکه مفهوم از کلام حضرت خیر الدین صلوات الله علیهم  
 که در باب سبب ایم او را میخواند **باب** سبب از قبیل بنی غفار که می  
 عرب **باب** سبب سلام او حاصل حدیثی که فضل مذهب او ذکر نموده  
 که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ابو ذر در بطن مکه که حملی است در  
 مکه معظمه که بعد از خود میماند تا که او را از جانب راست متوجه کرد بعد  
 او شد بعضی از او دفع گوشت پس از آن در جانب دیگر متوجه شد ابو ذر **باب**  
 گفت من گریه از تو صفت تر ندیده ام آن گریه با عجز حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله است و گفت و الله که اهل مکه از من ترند زیرا که خداوند عالم سبحانی

اول

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳



ایشان پیغمبری است که او بدو رخ نسبت میدهند و نام او میدهند ابو ذر  
چون این سخن را شنیدند چون گفت نوشته و مطهره و می برآید پس از آنکه از آن  
پایه بجانب کعبه روان گردید خبری که از آن کس شنیده معلوم نماید طی مسافت نموده  
ساعتی را در راه داخل کعبه شد گفت بسیار کشته بود و تشنگی بر او غالب شده بود  
زیرم آمد و ولوی اسلاب برای خود چون نظر نمود دید اسرار سر او را در  
افلاک این کویا آن خیریت که از آن کس شنیدم این نیز معجزه آن حضرت است پس از آن  
شیر با منید بن رسیده دید که جماعتی از قریش گردیده کرده بودند از ایشانست و دید  
که اینها نام آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله میکنند بخوبی که کرک او را در خرد  
نموده بودند و این کعبه تا آخر روز تا که حضرت ابوطالب با خود  
ایشان بر او ادلاک میگردد گفته جوشش دیده که چشمش آمد پس از آنکه حضرت  
نگاه کردید چون ابوطالب با او مشول سخن شد تا آخر روز ابودر گفت چون  
از آن روز از آن وقت او قدم روی بنام من کرد گفت چه حاجت در ای کفتم  
طلب سخن کرده ام که در میان شما مبعوث شده گفت بوجه کار در ای کفتم  
میخواهم با او یا لورم و آنچه گوید صدق او را قرار کنم گفت آنگاه چنین خواهی  
گفتم

گفتم می گفت تو از بوقت ترو من بیایا تو را باور کنم من شب در مسجد رفتم  
چون روز شد در مجلس آن گفتار کردم و آن بنا نهادند چون ابوطالب  
آمد ساکت شد چون ابوطالب بر جوارح از عقب او روا شدم باز سوال روز  
که نشسته را اعانه گویم من با جوارح گفتم و آنکه فرمود که آنگاه خواهی که عرض  
می مرا بخواند که در آن حضرت حمزه بود بر او مگفتم از من حاجت رسیدی ما  
جواب گفتم گفت که او ای بی که خدا می است محمد صلی الله علیه و آله و سلم است  
گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
حمزه را بخانه برد که حججه روز بخانجوه شدم از مطلب من سوال گوید جوارح  
گفتم و تکلیف نهادن کرد آن حضرت مرا با آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه  
آله در اینجی بود بعد از سوال و امر شهادتین فرمود ای ابو ذر ایست خجسته باز  
تاریق تو سپیدی از تو نوشته که غیر از تو در این نذر مال و دیگر نزدی  
خجسته با امر نبوت ظاهر نمود و آخر نزد من با چون ابو ذر وطن آمد چنان  
که حضرت فرموده مال سپیدی خود را بصرف در آورد و در وطن ملک کرد  
تا آنکه حضرت بدین بجزت رسیده **باب بیستم** و بعضی اخبار که دلالت دارند



و منعت وی میکند و آنچه از خبر روایت است تفادیر میوه اهدی از ضحیه بعد از آن منبر از  
منبعه مقام می در نشانی که سینه معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست  
که از آن عیشت ابن ابی عمیر روایت کرده که بر او بالردن سلمان پایه در پیش او بود و پایه بهم  
پایه ششم ایضا از راه دیشب الله بر معراج حدیثی است که فضل علیه السلام در حدیث  
القلوب ذکر نموده که ابن عبد البر که از راه عظیم اسهل سنت است از حضرت  
صلی الله علیه و آله روایت کرده که ابو ذر در میان امت منزه علی بن مریم  
و بروایت دیگر شیبیه علی بن مریم است ابن ابی عمیر روایت نموده که می تواند  
عاده ضمه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آسمان  
نیفکنده و زمین کرد و آسمان برسد سخن گوید را که راست گوید از ابو ذر تا و  
سینه معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه  
فرمود که ابو ذر صدیق این امت است و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت  
که روزی متناهی از جانب باب الغرقت نداند که بی بند حواری ابن ابی عمیر  
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که بر طبقه آن حضرت مستقیم بودند و همان  
نشسته پس فرزند سلما و اماره و تعداد و از حضرت صادق علیه السلام

مرویت

ایضا

مرویت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت یاسر که امر کرده است  
معلوم بدو تنی چهار کس از صحابه کفنه یا رسول الله صلی الله علیه و آله استند یا  
فرمودند علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و تعداد و سلما و ابو ذر ایضا روایت  
نموده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود که ابو ذر علمی خردمند  
که همچون از فضل آن عاجزند و گویی بر او که هیچ کس را پروان یاد این بویه  
الرحمه تیر روایت کرده که روزی ابو ذر و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت  
و جبرئیل بصورت وحیه کلبی در حدیث آن حضرت بود و سخن در میان داشت ابو ذر همان  
که وحیه کلبی است که حضرت سخن دارد گذشت جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه  
اینک ابو ذر بر ما گذشت و سلام کرد و اگر سلام میکرد جواب میدادیم بدرستی که او را  
همت که در میان اسماها معروف است چون می عروج نماید روزی سوال فرمود  
جبرئیل رفت ابو ذر و آنکه حضرت فرمودند ای ابو ذر چرا سلام نکردی ابو ذر گفت  
چون دانستم که وحیه کلبی بود تو نبودی برای امری او را بخلوت طلبیده بودی  
که کلام شمار قطع نماید حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابو ذر بسیار  
نادم شد حضرت فرمود چه دعا که خدا را با میخواند که جبرئیل خبر داد که در

ایضا



معروف است گفت این دعا بخوانم اللهم اني سئلت الايمان بك  
والتصديق بنبينا والعاية من جميع البلاء والسكوة  
على العاوية والغنى عن الاشرار والناس وایت دیگر  
از حضرت امام رضا علیه السلام که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت تاقی است بوی تو یا علی عبار  
با سر و سلمان ابوذر و تعداد دیگر مضمون این دعا بسیار بوده و تفسیر آن  
علیه السلام مذکور است که ابوذر رضی الله عنه از زبیر کاتب حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله بنویسند حضرت عرض کرد که هر کس این دعا را بخواند روزی یک بار  
و از خدمت تو محروم شود و اگر اوست و از آنکه از آنها را شبانه و اگر در کتب  
بر آنها کند و رعایت آنها را نیکو کند حضرت فرمود برو بر آنها چون روزی  
شد بخدمت حضرت بازگشت حضرت فرمود بوی تو بر آنها ای ابوذر گفت  
یا رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فرمود که چه کردی گویند خوار گفت  
یا رسول الله صلی الله علیه و آله قصه عجیب است روزی من مشغول نماز بودم  
که که آمد بوی گویند من پس تردد کردم میان آنکه نماز را قطع کنم و نماز  
گویند آن

گویند که نماز را تمام کنم و از گویند احمد گویند من پس نماز را بر سر نهادم و ایضا  
کردم در حال اشتغال و در آن من وسوسه کردم که اکنون گرت در کلمه تو می افتد و همه  
بهداک میکند و برای تو نمیداند که با بنها لعینش کنی من در جواب گفتم که اگر گویند  
از دست من بروند برای من میماند توحید حقیقی و ایما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و مولدات بر او علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و شمنی و شهنان  
ایشان بعد از آنکه اینها با من باشد هر چه از من فرستد سهل است پس نماز را  
کر که سلامم درین کلمه در آمده بره گرفت و برو نگاه شیری شد و آن  
بدونیم که بره کرد و میماند کرد که ای ابوذر مشغول نماز باش که حقیقاً احمل  
مواکل گردانیده که متوجه گویند تا باشم تا آنکه از نماز فارغ شوی پس  
قلب نماز خود را بجای آورد من با ادب در این نماز خود را بجای آورد و من فارغ شدم  
شیر ترد من آمد گفت روزی محمد صلی الله علیه و آله را در خواب دیده که حتی تعالی اگر  
داشت حصبا تو را و حفظ کننده شریعت تو را و شیری مواکل گردانیده گویند  
او نماز نماز فارغ شد چون جماعتی از همی تو حضرت صراحتاً و این خبر را  
از او شنید خوشحال شد حضرت فرمود ای ابوذر راست گفتی و تو



مصطفی کردیم در این سخن بن علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم چون  
مقتضی این سخن باشد گفتند این توطئه است بن محمد صلی الله علیه و آله  
ابودر و محمد صلی الله علیه و آله میخواستند با این حلیه از فرب هر که با نجه میگوید تحقیق کنیم  
چون این گفتند میرویم نزد او که مشاهده کنیم او را در حال غار کون که از این  
مخفی است که سعادت او میکند در آن حالت تا در روع او ظاهر شود چون نزد او رفتند  
دیدند که ابودر استیلا که او نماز میکند و شیر بر روی او میگذارد و از آنها آواز  
دهد که گفتی که از کله در میروی کله بر میگرداند چون ابودر از نماز فارغ شد سر برداشت  
حققت این سخن آمد گفت بلکه کوه سعادت خود را بسطت پس سر بردارد آن نماز  
که ای منافق که انکار میکنی حقیقت ملامتگر گردانیده برای مخفی فطرت میکنی  
موا که محمد آل طیبین بهترین اصوات الله علیهم جمعین او بسوی خدا توبل  
میجوید یا بگوئید که آن خداوند بیکه گرامی داشت محمد آل طیبین او را  
صلوات الله علیهم که حقیقت مرام طبع ابودر گردانیده است حتی آنکه مرا انبیا که شما  
از سب بدتر و مهلکتر کنیم بر اینجه بنمایم و بخندارو که که اگر سوال کرد خدا بخندار  
طیبین او صلوات الله علیهم که بر با او روغن زینتی و کلب گردانید و جمیع کوهها را شکست  
و کافر

و کافر و شاهی در حق بن زید و زید هر آنجه فاطمه در میان نماید چون ابودر  
نجدت حضرت آمد حضرت فرمود ای ابودر تو نیکو بعمل آوری طاعت برود  
حقیقت و ما این سب حقیقت ماست که گردانیده حیوان را که اطاعت نکند و در روع  
و زنده گار از تو تو بخت بر اینجه که حقیقت در قرآن مدح تو است از کله نماز  
بر پا میدارند و از جمله اخبار بیداد است بر آن و رفعت منزلت می میکنند  
است که فاضل علیه ذکر نموده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با  
بر روی فاطمه و بگو تحفه از تحفه ای است که از برای او خدیجه و فاطمه و زینب  
عطی فرایده سلمان چو رسیده آمد دید که سبید از حضرت فاطمه گذشت گفت  
ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تحفه من گرامت فاطمه حضرت فرمود که  
این سبید را سه جوریه از جهت من آورده اند اسم ایشان بر سبید می اندازند  
گفت من سلمی نام دارم خدا مرا جهت شما خلق کرده دیگری گفت من  
نام دارم خدا مرا جهت ابودر خلق کرده سبیدم گفت که من مقدوده نام دارم  
و خدا مرا برای مقداد خلق کرده است سلمان گفت حضرت فاطمه علیها  
قدری که از تحفه من گرامت فرمود بر هر فوجی که میکند شتم از برای خوش



متوجه شدند علی حدیثی و الله بر رفعت مقام ابو ذر بسیار است بعضی از آن را  
 در یاد خود می **اصحاب** معتبر دیگر از حضرت روایت شده که حموی بود درین  
 که داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله می شد روزی داخل مسجد شد و گفت  
 این ده حجت مراد اصل کن شما را و روزی کن هر هفتاد شب است چون از دعا  
 فارغ شد دید حموی در کنار مسجد شسته بنزد او فرستاد که با او گفت تو کتبی ای  
 بنده خدا گفت منم ابو ذر آنم و گفت الله اکبر الله اکبر ابو ذر گفت ای بنده خدا  
 تکبیر میگوئی گفت چون داخل مسجد شدم چنین دعا کردم و حقیقتا عبادت تو را روزی  
 من گو ابو ذر گفت من سر او را تر می تکبیر گفتن از تو که بعد از هفتاد شب است بدستی  
 که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود من و شما بر بنده می خواهیم  
 در روز قیامت تا مردم رخ شوند از جبار چیزی ای بنده کرد کار که عثمان موعود  
 کرده از بهر شنیدن من مبارک بود ایسی **باب بیستم** در ذکر بعضی از اصحاب  
 و مواضع از **ابو حمزه** کلینی بنده معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت  
 کرده که ابو ذر را آنکه میگفت که از دنیا بپرادم از دنیا میگذرم میخواهم مگر کرده  
 مان جو که یکی با او بود بخورم و دیگری را در پسین دور جانم پس شنیدم که یکی  
 بر که بنده

بر که بنده و دیگری را بر سرش افکنم **و اصحاب** بنده معتبر از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت شده که ابو ذر در خطبه میگفت که ای طبیب کتبه علم نیت در دنیا  
 چیزی مگر اینکه خیر آن نفع می کشد با شر آن بر سر آن مگر آنکه خدا رحم کند بر طبیب  
 امری که امید خیر از او داشته باشی ای طبیب کتبه علم تو در شغل نکرد آنکه اهل  
 تو از جان برادر که روزی از اهل خود مفارقت بینا بترکه همانا خواهی که شتو عجمی  
 بر او رود و روزی از مفارقت نماید نیت می چون میبوشد آن مگر خواهد که از  
 پدرش ای طبیب کتبه علم پیش تو از اعمال صالحه برای روزی که تو را در  
 حساب سوال شود خداوند در سجده با او در بند و در روز ثواب خیر است با او  
 نیک خجسته و هر چه کنی جز اینها ای طبیب کتبه علم **و اصحاب** بنده معتبر از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت شده که حموی از ابو ذر پرسید که چرا ما مرگ را میخواهیم ابو ذر  
 زیرا که ما اباد کرده و سایر او خراب کرد پس از آنکه سلامین سبب میخواهد  
 که از خانه را با کنجا غلبه دید گو بسبب که رفتن ما بنزد حقیقتا چون خواهد بود  
 گفت رفتن من بگو کار شما مانند مسافری خواهد بود که بی خیمه بر کرد و رفتن بکار  
 شما مانند غلام که گیسو خواهد که او را تا آخر خواهد باز سوال گوید حال تر خواهد

بروی



چگونه خواهد بود ابو ذر فرمود گفت عرض کنده علیها خود را برکت ضایع کنی تا میفرماید  
 آن اللہ را لعنی نعیم وان العفار لعنی حجیم یعنی بدستیده نیل کارا در نعم هستند و  
 کسب کارا در جهنم اند آمد و گفت که پس رحمت حق در کجاست گفت  
 نزد اوست آیه نیلوران **و ایضا** در آن حضرت رو کرده که مردی تو را بود که در  
 تازه من فاده کن ابو ذر در جواب گفت که علم بسیار است و لیکن اگر تو از بدی نمانی  
 او را درستی آن مرد گفت که هرگز و بدیه که گشت ازت خفتی بدی کند ابو ذر گفت  
 علی بن ابی طالب بدین جا نه است بوی تو و چون محصیت خدا را میکنی بچنان  
 ضرر میرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که ابو ذر از آن  
 الهی چندان کریمت که چشم او آزرده شد با عرض کردند که دعا کن خدا چشم تو را  
 و پدر ابو ذر گفت چندان از آن گفته چه غم است که تو را از چشم خود بخیر کرده است  
 گفت و در خبر عظیم که در پیش دارم آن بهشت و در **و ایضا** بسند معتبر  
 شده از حضرت صادق علیه السلام که پیشتر عباد ابو ذر فکر گویند **ما بحب** مردم در آن  
 خبر دادند حضرت رسول صفت او را قطب را وید از ابو ذر رو کرده است که در  
 من عثمان با بید بر لا میفرمید حضرت رسول ص در مسجد کعبه کرده پس در وقت حضرت تم  
 تازنده

و ایضا

و ایضا

و ایضا

تازنده عثمان بن خوات و بن شسته بود حضرت فرمود که چه روزی کشتی با عثمان کشتی بود  
 در آن میوزندم حضرت فرمود که زود باشد که با تو دشمنی کند و تو با او دشمنی کنی و هر  
 روز تا سه مکه باشد بدو رخ خود هر که نیل کارا را با شکتی جو کفتم اما او اما اید را چون  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابو ذر که در آن وقت حتی را بگو اگر صبح با  
 آن سالت تا قلات کنی بر عهدی که با تو ام **ابن ابی عمیر** از عبد الله بن عباس روایت کرده  
 است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بنی نشسته بود جمعی در صد از حضرت فرمودند  
 اول کسی که از این دریا از اهل بهشت باشد چون به این آستیدند جمعی از اهل  
 شایسته است تا ناید پس حضرت فرمود جماعتی که اهل داخل شوند هر یک بر دیگری سبقت کند  
 هر که را در این آیه بشارت دهد در هر دو رفتن از راه او را اهل بهشت است  
 ابو ذر آن جماعت داخل شد حضرت با فرمود که امام بهم را بهیما روی ابو ذر  
 گفت از راه در حضرت فرمود که من میدارم میخواستم صحابه بدانند که تو از اهل  
 بهشتی و چگونه چنین باشی و حال آنکه تو را از زمین سبب اهل بیت من درستی این  
 تو را پیرون خواهند گوشت در غربت زندگانی خواهی گوی و تنها خواهی گویی  
 از اهل عراق سعادت بخیزد و تعیین تو را خواهند یافت آن جماعت رفیق من خواهند

و ایضا

و ایضا



در هشتی که صد او مده که بر پیر کار را **روایه ابن ابی عمیر** روایت کرده که در جنگ تبوک  
ابوذر سه روز در محبت ماند تا آنکه شتر او را غلبه چون داشت که شتر قله خرد  
رسید شتر او را که داشت درخت خود را پشت لب و پاوه متوجه شد چون  
بلند واق که م شده نظر مسلمانا بروی او افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
که ابوذر امی آید و شنیده است از خود باور نیند تا اول که بعد از حضرت  
شرف و مظهر پر از آب دست و بی حضرت فرمود آب آشتی و تکریدی ابوذر  
عزیز که چون سیدم و آن سید و شیرین یا قلم فرورد لدم که تا صلیب من بود  
خدا صلی الله علیه و آله از این آب تکریدی من یا شام حضرت فرمود ای ابوذر خدا  
تو را رحمت کند تو همانند کافه خوابی و شها خوابی و شها بوح خوابی و شها  
داخل بهت خوابی و جمعی از اهل عراق سعادت تجمیر و تقنین تو خواهند یافت  
**باب پنجم** در سبب اخراج او به پایا رنده کیفیت بعثت او در آنجا و مدفن  
و تاریخش اخبار در این خصوص بخندین طریق ذکر نموده اند آنچه در این باب معتده  
نقل کرده اند اینست که ابوذر در زمان عمر ولایت گرفت و در آنجا بود تا  
خلافت عثمان علیه علیه بسمع او در خصوص قصه امانت و ضربت عثمان طعن  
ذمت

ذمت بر عثمان و دشمنی را طعن میزد و قبح احوال او را میگرد و چون از  
علیه الهامویه اعمال شنیعه مشاهده میکرد او را سرش و توبیح مینمود و موعظه  
خلیفه کنی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ترغیب مینمود و من قول آن حضرت  
بر اهل شام می فرمود و با ایشان بی شایسته مایل میکرد و چون مشهور است که شیعیان که در  
جبل عامل النون میباشند آنها اولاد الله هستند معنی حقیقت حاصل را بجا میباشند  
که اگر چند روز دیگر ابوذر در این ولایت با محمود این سخن را از تو منحرف میگرداند  
در جواب نبوت و کفایت چون نام من بتو رسد آید باید که ابوذر بر کبر دست روی  
نشاند و بدلیه عنیف با او فرستی که آن مرکب و ریش روز بر اند تا خواب بر او  
عالم شود و ذکر من تو را فراموش کند چون نام من بجا و پیر ابوذر را طلب کرد بر  
کو آن شتر در دست می شد روی مذومعی عنیف با او حمل کند ابوذر  
در از با لاله غزالند بهم و در آنوقت پیری او را فرود گرفته بود و موسی را او غیبه  
و ضعف او را در یافته دلیل شتر او را که در چها بود بعنف میزد تا آنکه از غایب  
سخنی و نامهاروی که آن شتر میرفت را زنها ابوذر مجروح شد و گوشت آن  
در سبزه بدین داخل شد چون او را نزد عثمان آوردند آن ملعون با وسعاه کرد



میجستم بدیدار تو روشن با ای جنب ابوذر گفت مرا درم خد نام تو و مصطفی صلی الله  
 علیه و آله مرا عبد الله نام تو عثمان گفت تو دعوی سلمان سلیمی ولد با ما بگوئی که  
 حقیقت در پیش است و ما تو را ندیم آخر که من این سخن گفته ام ابوذر گفت این  
 کلمه بر زبان جاری شده و لیکن گواهی میدهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گوید  
 چون پسران ابوالعاص سی نفر بودند مال خود را وسیله رت و اقبال خویش کردند  
 و بندها را راجا کران و صد تکار خود کردند **و علی بن ابراهیم** این آیه را که میم را از  
 برادر خود که و از اخذ نام میثاقکم لا تستفکون و ما انکم ولا  
 افسسکم من یا و که تم اقر و تم وانتم تشهدون ثم انتم هلاک  
 تقتلون افسسکم و تخرجون فربما منکم من یا و که تظاهرا  
 علیهم بالاسم والعدوان ان یا تو که اساری فلاتقوا  
 وهو محرم علیکم اخراجکم افسسکم بیعت و تکفرون  
 بیعتی فاجزاء من یفعل ذلك منکم الاخری فی الحیوة  
 الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب و ما  
 بغافل عما یعملون که ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین این است  
 که با

کنید وقتی را که همان رسما یاد را نشان کردیم که نزدیکترین خود یعنی چون در هم دنیا  
 خود را و بدون تکلیف از باطل و ستم از خانه و شهر اجتناب و قبول کردید  
 عهد و پیمان را و حال آنکه میدانیم این معنی را و گویای مسیبه حقیقت این است  
 که هر یک که پیمان شکنند و عهد و پیمان شکنند که در پس از شهر با شما  
 خود یاری بکنند که میسند در سپردن آن و فدیة که میباید خودت بکنی  
 بپای احکام الهی که فدیة اسیر دادند و کافر میباید بعضی دیگران که آن  
 کشتن و سپردن این پیمان با دشمنان که چنین فدا کند از شما مکار  
 و گواهی در روزگاری در دنیا و در روز قیامت با گردن سخت ترین عذاب که است  
 و خدا عاقبت از آنچه میکنند ایشان علی ابن ابراهیم ذکر کرده است که این آیه  
 در باب ابوذر و عثمان نازل شده است **این سبب** که ابوذر بعد از صلوات  
 نیک بر عیضا خود داده بود عثمان آمد در آن وقت صد هزار درهم ز مال مسلمانان  
 از اطراف آورد و نزد آن ملعون جمع نمود و منافق اصحاب او بگویند  
 و نظر بر آن مال داشتند که قسمت نماید ابوذر عثمان گفت آن چهل است گفت  
 صد هزار درهم است که از بعضی فواحی آورده اند برای من و شطرنج دارم که



پاورده و با ضم نایم و آنچه خواهد بکنیم و بهر که خواهد بدیدم ابو ذر گفت یا دراری که  
من تو در وقت خفتن بوی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم حضرت الکبیر و  
بوی با سخن سلیقت و چون بداد و بخدمت آن حضرت رفتم آن حضرت را از آن بوی  
باقیم گویم بدین مانی فدای تو باشم چه بود که در آن شب که من بوی و امرو در حین  
شادمان باشم فرمود که در آن شب صد بار زلال استخوان از زمین جمع شده بود  
و هنوز قیمت نکرده بودم بریدم که مرگت در آن نزد من مانده باشد امرو در  
قیمت منموم و رایا فم و خوشحال شدم عثمانی نبی کعب جبار نظر تو و گفت  
و باب کسی که زکوة واجب مال خود را داده با رایا خبر دیگر بر او لازم است و بگوید  
گفت که ای کعب جبار چه عجز شد لایمی که بعضی از بیت المال را بستانا  
و بدو بعضی را حفظ نماید بهر صحت که داند صرف نماید کعب گفت که اگر بیک  
از طلا و یک شت از نقره بخری بر او خیر نیست در این هنگام ابو ذر عصبی  
بر کعب زد و گفت ای یهودی لوه تو را چه کار است در احکام استخوان نظر کن  
خدا راست تر از گفته تو است خداوند عالم میفاید که الذین یکتون و یکتون  
والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعد ابی یوم  
بجس

بجی فی نا و جهنم فتکوی بها جبا هم و جنوبهم و ظهورهم هذا  
ما کنتم لا نفسکم فذوقوا ما کنتم تکتون ترجمه اش بقرآن  
مفسر است که آن جنم میکنند و کعب میخندد و نقره سل و در طلا خدا نفعه  
نمکنند بشارت با آن بلا بعد از آن که غده صی خود نمیدانند در روزی که آنچه  
بلیغ نباده اند در آن شب جنم سرخ کنند و داغ کنند بر آنها پیشانی است که در  
وقت دیدن فقر او در هم می کشند و بپلوی های است را که از راهل تنی می باشد  
و پشته های است را که بر روی گردانیدند و گویند باین که این است آن کعب که نه  
بوی بر او خور و گمان نفع کرد میداشند پس بچسبید و بال آنچه ذخیره میکردید  
خو چون ابو ذر این آیات را خواند عثمان گفت که تو بر خوف شده و عقل از تو ران  
شده اگر نه این بوی که صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در یا هر اینه نورانی  
ابو ذر گفت دروغ میگوید ای عثمان و در بر قیل نیستی صیب من بول خدا صلی  
الله علیه و آله را خبر داد که ای ابو ذر ترا از زمین نیکو دانند و تو را نیز نمیشند و  
اما عقل من در این قدر مانده است که بیک حدیث در آن تو خویشان  
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شنیدم بی طردارم گفت چه حدیث



است بود گفت شنیدم آن حضرت که چون ابوالعاصی را بگرفتند با همی  
بناحق تصرف نمودند که راه بندگی خود میزدند و فغان میمانند با خود گفته و با  
در می رفته باز شده است عمارت عرض کوی کرده صحابه بیچاک از شما این حدیث را از  
پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند همه از برای خوش آمد او گفته شنیدند و از عمارت  
گفت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بخوانید چون حضرت آمد عثمان گفت  
ای ابوجحش من این بدو رخ کوی پیوسته حضرت فرمود پس کن اشمان و اول  
بدو رخ نسبت ده که من شنیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق از فرموده که  
انسان سیر سایه بنگلنده بر کس زمین تیره بر نه آسمان کوی را که راست نزل بود در  
کوی به جان من هم گفته این سخن را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
شنیده ایم پس ابوذر بگفت گفت دلی بر شما که همه کوی بوی این حال در  
کرده اند بر او بدو رخ نسبت میدهند و حکایت میبرد که من پیغمبر صلی الله علیه و آله  
می شنیدم پس ابوذر در امانا من فقیح کوی گفت که در میان شما بهتر است گفت  
که تو را حکایت است که تو را ما بهتر گفت بل از روزی که از صحبت خدا شده ایم حال  
این چه بر او پیش از من بیایند و شما به عمارت درین نهادید برای این را در  
کردید

کردید و در حال خدا تصرف ما بناحق کردید از شما سوال خود کردید و از من سوال خود کردید  
عثمان گفت سخن رسول صلی الله علیه و آله تو را گویند میبندیم که از آنچه میبندیم حرام است  
گفت اگر قسم بهم ندهی ای سکیویم شما گفت که کدام سخن را دست ز میبندی گفت  
که حرام خدا و حرام رسول صلی الله علیه و آله میخوانیم که خدا در اینجا حرام کند ما را هر کس  
در دست گرفت تو را بدست میزنم و تو را نزد من گردانی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان  
گفت که کدام سخن را دشمنی تو داری گفت ربنده که در حال کفر در اینجا بجهلم عثمان  
تو را بدست میگیرم ابوذر گفت ای عمارت من سوال کوی من را قسم من نیز سوال من  
تو را است بگو بر آنچه کرده اگر کشکی بجانب دشمن فرستی و مرا در میان لشکر کافران میری  
بگرد و گویند که او را بایستیم تا مثل خود را ندیده خلیفه می آید گفت بلی گفت اگر  
نقدای من تمام است تو را بطنید میدی گفت بلی ابوذر گفت آنگاه که صحبت رسول خدا  
صلی الله علیه و آله روزی من گفت ای ابوذر چگونه با حال تو روزی که از تو پرسند  
بهترین جلد و در وقت که را گوئی و قول نماید سنگی تو را در اینجا و بدترین شهر کار را بر تو  
و تو گوئی ربنده و تو را بدست میگیرم با رسول صلی الله علیه و آله چنین کار خود کردی  
ابوذر گفت آن خدا که جان من در قدرت است که این امر خواند بعد از آن که رسول صلی الله



عید الله خدا روز شنبه پیش ظهر مردانه از راه جها گم حضرت امیر که نه شود  
 باش و معرفی کسی شود که علم صبی باشد یعنی که حقیقا در ماجرای تو عثمان رسید  
 دستاره آن آیات که گذشت بخواند و تطابق جمیع آن آیات بر این قضیه برضیه  
 میت در پیرو کون ابوذر قصه فدای که ابوذر را در سوال خود جواب گفت و خود را  
 دنیا که حال نگاشته بود در آخرت بعد از ابدی معذب است پس در این علم  
 حکم گوید ابوذر و اولاد او را از زمین سپرد و دستهای ریزه و ناکه کرد که این  
 از صحابه است یعنی او سپرد و روزی که این است با جمعی از خویشانش  
 اطاعت نکردند و بیعت او سپرد و رفتند و اولاد او را در این دنیا که روایت کرده  
 که چون ابوذر از زمین سپرد حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم  
 و عقیل برادر حضرت و عمار بن ابی بکر بیعت او سپرد و رفتند چون هنگام  
 شد حضرت امیر علیه السلام فرمود ای ابوذر تو را برای خدا غضب کعبین کرده  
 ترسیدند که مبادا تو در دنیا ایستاد تصرف کنی و تو رسیدی بر آنچه  
 و در جعد ایستاد گداشتی و حفظ گوی پس نه لذت خود را ندید  
 و پیدا که ممتحن شد و الله که اگر راههای استقامت و زینت بر کسی  
 ببینند

ببینند و او بر سر کار باشد الله حقیقا در این برای او تفریحیاید نموس تو میت  
 مگر حقیقت تو و وحشت تو و حقایق و دوری تو از باطل پس عقل گفت که این  
 تو میدان که این اهل بیت تو را دوست دارم و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری  
 تو حق و حرمت را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه داشتی و دیگران صانع  
 کردند مگر عقیده از اهل حق تو را تو بر خدا و بحجت محبت اهل بیت تو را  
 او را شکر و دایر مسکنید خدا کند و تو را بداند که از بد کردن حق جزع است و حق  
 بر روی طلب خون از نا امید پس خزع و نا امید را بگذارد و بر خدا توکل کن و بگو  
 حسبی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود ای علم این  
 کرد تا آنچه میدانند و خداوند عالم بر جمیع علوم مطلع است و شاهد و دینار ارباب  
 مفارقت دنیا از ظاهر محمود و سخیهای نیار با امید را می غیبی بر خود آسان  
 کرد و بر بد است صبر کن چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات نماید حضرت  
 امام حسن علیه السلام گفت ای عم خدا تو را که بدل کند این حالت شدت  
 بحالت رخا بروی صحت و مصلحت هر روز تقدیری و کار است این کرده  
 خود را تو منع کردند و تو در این از این منع گوی و تو چه پاره نیازی از آنچه



ایشان از تو منع گویند در آن بسی محتاجند آنچه تو از ایشان منع کنی بر تو باد  
که عده خبرات بر تنگیای از صفات کریمه است و جوع را بگذارد که لغوی نمیدانند  
پس عمار گفت ای ابوذر خدا بوحشت و شهادت قبر بتبد کند کسی که تو را بد  
انداخت و خدا تبرساند کسی که تو را رسانید و الله تعالی باندشت از کفایت  
حق مکر میل بدینا و محبت آن و بجز آن کند که طاعت شما با جماعت این است  
و پادشاهی دنیا از کسی است که بر او مضر و منفعت این کرده گویم بسوی دنیا خوانند  
و گویم این را اجابت نه و درین راه بدین بخشیدند پس با کج رویا و راحت  
شدند و این اشهر عظیم پس ابوذر ضولن تبر علی در جواب گفت که  
بار سلامت و رحمت بر کفای الهی بدرد ما در فم ای این گوید که شما ستمیاد که  
شمار می بینم گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نجی طری در دم اوریدید کار  
دول ستمی که دانش بغیر شایسته من از او خواستم که مرا بشهری از شهر باور  
خواست مرا بر بنده که در آنجا منسب شد و از او درستی بپوش من شد و الله که من  
خداوند نیستم تو هم چون خدا باشی از او احد بر دلدارم روز برای درستی  
کاف است و خداوند بخواند بر او توکل دارم و از خداوند عرض عظیم  
جز قار

جز قار و توانست و صلوات در روز بر محمد و آهل او باد که طیبین در شیخ  
مفید زه بسند خود روایت کرده از مردی از اهل شام که چون ابوذر را عمار  
از دنیا سپردن گوید فرستاد پس بار او غلط میکرد و وقته برای بیان میکرد  
و چون ابتدا سخن میکرد و شای خداوند را میخواند و صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله  
میفرستاد اما بعد در سبک با بوی در زمان جاهلیت پیش از آنکه بر آنکس نازل  
و پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شود بر اینیالت که وفا میکردیم بعد و همان در این سبک  
سخن روایت هم بیان میکردیم و همان کلامی میدادیم پس خداوند عالم  
خود را بر ما فرود آورد بر ما مبعوث گردانید این اخلاق پس بنده در  
صلی الله علیه و آله یقیم و اهل اسلام را از او ترشند بحمل کون این اخلاق و الله  
بجویند بی فطرت آنها پس به بر اینیالت مانند تا الله و این جوهر عظیم  
بدعت کردند که مانند اینم پیشتر آنها و ستمهای رسول صلی الله علیه و آله را فرود  
نشانیدند و بدعتها را ارجا کردند و هر که سخن حق گفت تکذیب کردند و خدا  
کردند جمعی که تقوی انداشد بر گرویی که صالحی و شایسته کان بوند خداوند  
آنچه تر دوست بهر آن از برای من از این دنیا پس قرض کن جان بر بسوی حق



انکه دین تو را تبدیل کنم یا سنت پیغمبر تو را صلوات الله علیه و آله تغییر نمایم و مکر را برین سخن  
 در جمیع گفتن آنکه حبیب ابن مسلمه نزد معاویه آمد و گفت ابوذر گویم بر تو نوبت  
 میگرداند باین قسم سخنان پس معاویه برین سخن لعن عثمان و عثمان علیه  
 معاویه نوشت که او را بزودین بیزیت چون او را بدین آوردند او را سپردند  
 و بر بنده فرستاد و **ابن** روایت کرده اند از بعضی اهل شام که چون عثمان ملعون  
 ابوذر را سحر شب شام فرستاد هر روز می آید تا که این موعوم در آنجا می آید و او  
 میگردد و از آنجا که شد بطاعت الهی و از خدا میفرمودند از آنجا که  
 خدا او را وایت میگرداند زبول خدا صلوات الله علیه و آله از آنجا که از آنحضرت استماع کرده  
 از فضیل اهل بیت او علیهم السلام و ترغیب میفرمودم در این جهت زدن بدان  
 اهل بیت و عزت آنحضرت پس معاویه بعثمان نوشت که اما بعد بر بنیکه ابو  
 در صبح و جمعی نزد او جمع میشوند و او چنین موعظه و نصیحت در روایات  
 ایشان ذکر میکند اگر تو را احتیاجی بخدمت من هست بر فوی او را بنزد خود طلب  
 در اندک وقتی بهیچان میگرداند بر من و تو در اسلام پس عثمان ملعون با او  
 نمود که اما بعد همین نامه مرا که میخواهد بپای تو ابوذر را بسوی من فرست و السلام  
 معاویه

معاویه ملعون را با وزیر اطلب که نامه عثمان را با خود خواند و گفت بر زدی بر او نشو  
 بسوی بدینه پس ابوذر را مجلس آن ملعون سپرد آمد و چهار بر شتر خود بست و او را  
 شد اهل شام نزد او جمع شدند گفتند ای ابوذر تو را رحمت کند که از او جدا  
 گفت بر بسوی شما فرستادند زودی غضب بر من و النون بر که طلبند از پیش شما بسوی  
 خود برای آنکه من و چنین کمان دارم که امر من در این پیوسته چنین خواهد بود  
 براحت افتد نیکو کاری یا موعوم بر افتد از شریک کرداری و روانه شد چون  
 رسید که او بر سر جوش آب است و فاشد و پیوسته با او رفتند تا بدینجا  
 رسیدند ابوذر در آنجا فرود آمد و ایشان نیز فرود آمدند و پیش آنها دو باغ  
 نازک بود و بعد از آنکه گفت ایها الکاس بر بنیکه وصیت میکنم شما را بچیزیکه  
 باشد برای شما و ترک میکنم در آنرا که را پس گفت حمد کنید خداوند عظیم را  
 گفته الحمد لله پس شهادت داد و بوجه انیت خدا و رسالت رسول خدا صلوات الله علیه و آله  
 و این نیز موافقت کردند پس گفت که شهادت میدهم که زنده شدن در حق  
 حق است و در رخ حق است و او را میکنم آنچه پیغمبر از جانب حق تعالی اجابت داد  
 و شمار کولاه میکنم در این اعتراف و در آن خود همه گفته با آنچه گفتی که او ایمان گفت



که بشارت دادند که از شما باین اعتقاد حق میرود حجت و کرمت حق  
 که کنه کاران بگفتند و نباشد و صلاح گفته اعمال ظاهر نباشد و ستمکاران  
 یاوری نماید ای کرده گمان جمع کنید با ما روزی خود غضب حق بر زاری خدا  
 معصیت میکنند در زمین و راضی میگردانند پس باین سخن را بجز بیهوده موجب غضب  
 میگردود و اگر خدا کند در این خدا چیزی چند را که شایسته است که از انبیا نبیند پس  
 که تا کنید و غضب کنید بر این هر چند شما را عذاب کند و از درگاه خود برانند  
 از عطا خود محروم کند و شمار از شهرهای خود برود گفته تا حقیقت از شما خود نباشد  
 خدا بلند بر عیال تراست از همه کس و هر که باشد که او بخشم آورد و برای می  
 خدا پامزد و ما را و بخند می سپید ما را و بخوابیم بر شما سلام در حمت الهی  
 پس هم همه دور اند که خدا عالم بدارد و نورانی ابو ذر را می صاحب رسول خدا  
 صلوات الله علیه و آله آبا بنوا هب که نور بر کردیم و نور حجت کنیم از سر زمین  
 تو ابو ذر گفت بر اوید خدا حجت کند شمارا بدرستی که بگفته بودم تا آنکه در  
 شد بعثمان آن ملعون گفت خدا نزدیک نکرده اند و بیهوده بجهت و این مشایخ  
 میاجوب ابو ذر گفت بخدا گویند و ما را از من عمر و نام نکرده اند که تو چنین  
 و لیکن

و لیکن خدا نزدیک نکرده اند که کنه خدا کند و حجت او را نماید و با حق  
 نفس خود باشد پس لعن الاجار و گفت از خدا باینتر می آید پس که بروی ابو ذر  
 چنین سخن میگویند پس ابو ذر عصبانیت خود را بلند کرد و بر سر کعبه و گفت ای پسر  
 یهودی تو را چه کار است با سخن لعنتی با مسلمانان بخدا گویند که هنوز دین بهیچ زارت  
 سپردن شد است پس عثمان ملعون گفت بخدا گویند که من تو را یکی نه ندانم حرف  
 شده و عقل تو رفته است پس گفت سپرد برید او را که پیش من او را بر حجاز  
 نوار کند باینکه چیزی در زیر پای او با و تا قدر است و درشت برانید و او را بجا  
 تا برنده سازید پس او را در بنده فرو کردید که شما در کجایی سپردید با ووری و پسر  
 تا آنکه خدا حکم کند در بار او آنچه حکم خواهد کرد پس او را بدلت و خوری سپردند  
 و بدنش لعنت را بصبر عصبانیت میزد آن ملعون حکم گوید که او را تبعیت کند چون  
 خبر بگفت امیر المؤمنین علیه السلام رسید انقدر گرفت که هر کس می آید از آن  
 برنده و فرمود که آیا چنین سکون میکنند با صاحب رسول خدا صلوات الله علیه و آله پس  
 از حضرت و امام حسن و امام حسین علیه السلام و عبدالله و قثم و فضل و عقیل و علی بن  
 بشیر گفت او سپرد رفته تا با و ملحق شدند چون نظر ابو ذر برایش افکار عجیب



ایشان میل کرد و بر خفا از ایشان گفت پسر ما دروغ می گوید مگر با او که بگردد  
رو به ایمن بنشیند با رسول خدا صلی الله علیه و آله می ایستد و برکت فرماید و بدین  
سبب است که بنام او گفته اند که خداوند این را در است مبارک کند و اگر عضوی  
از بدن جدا کند حجت است که در دل من خارج نمیشود و ترک آن مخلوق گوید برای صلوات  
تو طلب ثواب آخرت پس برگزیده خدا رحمت کند شما و از خدا سوال میکنیم که حجت  
ناید که در میان شما خدای تعالی است و داع کردند او را و برشته و گریه میکردند  
مخافت او مشکل سینه معتبر روایت کرده که عثمان ملعون روزی از او  
با و است و بیاز بر او دروغی است غم فرساز و با او گفت بروید بسوی بوزیر  
با او که عثمان میگوید و تو را سلام میرساند که این است بیاز برای تو فرستادم که مشکل  
با من با آنچه تو را می شناسد از تو است و هر گاه چون بزند بوزیر آمدند و بخاتم انملون  
بداد زدند بوزیر گفت که من بی از شما نامم و روایت برای من چیزی نگویید  
مسلمانان روایت گفته اند که حرامی بین مخلوط شده او فرستاده است این را برای  
تو که از خلال بوزیر گفت مرا حق می بیند ناسد و صبح کرده آمد این  
و حال آنکه بیاز ترین گویم مشکل است و گفته خدا تو را می نیت و در حال نوار  
باصلاح

مشکل

باصلاح آورد و نامی بنشیند در خانه تو خبری نه کم و نه بسیار کرد آنچه که با نیت است  
تو ان نحو گفت در برابر او چای می پنبند دو کرده ما جو هست که چند روز را  
که نشسته پس چون می بینم این دیار را از تجدید کند که بنیامیرم مگر آنکه خداوند که قدر  
قلیل و کثیری بنشیند و بر سر بنیده صبح که نام بیاز سبب است مشکل و فرزندان  
او علیهم السلام که بدایت کند کا ملاحتند و خشن بنشیند که رسول خدا صلی الله علیه  
مبینه بود و مشکل و صبح است که هر چه را که دروغ گوید پس گوید این مال را برای  
او و اعلام کند او را که مرا در صیابی در این مال نیست و نه آنچه در تو روایت از ما  
در آن حالت کنیم بر او در آنچه را که او حکم کند میامس و مشکل روایت  
کرده که چون ابو ذر را از موم بزدن او را در او پرسید که کدام بگردد او  
ابو ذر گفت شاهی که عمل بجز آن است گفت تو هر گاه می در من بخوانی در شهری  
من در آن باشم ابو ذر گفت پس ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرست که در آن  
مجاوری کف گفت تو را که ابو ذر گفت پس ملازم فرست که صحاب رسول خدا  
الله علیه و آله در آن شب گفت نه ابو ذر گفت من شجر دیگر از خیم بنشینم  
بروزنده ابو ذر گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که بشنود و اطاعت



کن و انقادنا به طرف که نیرند اگر کجبت غلام شمس کوش و منی بریده با این  
 از دنیا بسوی بده رفت و مدتی در آنجا بود پس باز آمد بسوی مدینه و نزد عثمان  
 و کعبه و در برابر او ایستاد و بگوید گفت ای عثمان مرا ازین نحو سپرد کوی درین دیار  
 و سناکی که در آنجا زراعتی و حیوانداریم بخرید که بکنم و فادای من بدارم مگر ساری  
 پس من فادای من بکنم چه بکنم تا بعد از آنکه من را در آنجا بگذارند چون آن  
 ملعون جواب گفت حسب این مسلمه گفت ای ابوذر من هرگز در هم تو نمیدهم و  
 و با نصد که بکنم ابوذر گفت ای امیر ای که از من جرمی نیست من از تو چیزی نخواهم و  
 که خدا و کتابش برای من مقرر است از او میطلبم در آنوقت حضرت امیرالمؤمنین علیه  
 حضرت و عثمان بان جمله خطاب گوید که این بچه خود را جلالتی در برابر خدا حضرت  
 بگویند گفت ابوذر حضرت رسول که بگویند من شنیدم که رسول خدا صلی علیه  
 که در حق او سفیوت که راست گویند صلی الله علیه و آله مؤمنان را فرعون قرار داده اگر  
 دروغ گوید ضرر دروغ گویش عاید شود و اگر راست گوید بعضی از اجزای آسمان برسد  
**شیخ** بنده معتبر روایت کند از عبد الملک پسر ابوذر عقیلی رضی الله عنه که او  
 گفت چون عثمان مصعب را با کوه حضرت امیر علیه السلام را گفت برو و پدر خود را  
 چون

خط

تاریخ

چون پیام دادند مردم سرعت بکندت حضرت شرف چون حضرت حضرت امیر ابوذر  
 امروز امری عظیم بروی دادم تا خدا را با پای کرده و این در میان صد  
 و بر خدا گذارم که مسقط گویند این بر بدن آن ملعونیکه این در آن خدا که است  
 را با این با کوه پس ابوذر گفت شنیدم از رسول خدا صلی علیه و آله که جبار را که  
 مسقط شد و معانی که ما اهل بیت نبوت و ابراهیم علیها السلام و مدینه تا آن که شنید  
 پس حقیقاً جوانی خرد را برد مسقط گویند که از دایره بر دایره ایشان اید و بار  
 معانی و تو بمرکه ایشان در این است یا علی حضرت فرمود که حکم کوی من شسته خوراک  
 شد ای ابوذر ابوذر گفت بخدا گویند که میدانم اول سب امیرالمؤمنین نوحانیه  
 این اهل بیت **و ایضا** بنده معتبر از فضیله این اهل که ابوذر را دیدم کلمه  
 و میگوید بنم جذب هر که بر او شنید و هر که بر او شنید ستم ابوذر پس آن گفت  
 بدینگونه شنیدم از رسول خدا صلی علیه و آله که میفرمود هر که با من قاتل کند در مرتبه اول  
 و در مرتبه هریم و مرتبه بیوم از سرودا و جای خواهد بود بدینگونه مثل اهل بیت من  
 هیچ امتی نیت و مثل اهل بیت من مثل شتی نوح و درین لجه و با هر که بر او  
 نجات یافت و هر که خلف او عرق شد بر من بشمارندم **ابن ابی اسد** از

روایت

در این کتاب



عباس بن ابی طالب که چون عمار ابوذر را از مدینه آورد گویند برنده آمد کرد و در میان  
 ما سزاوار گشته که با ابوذر سخن نگوید و در وقت بیعت گفتند و مروان ابن ابی سفيان  
 ابوعبیده را مکه را گردانید و در راه رسید بیرون و پس از آنش عمار را دیدی بیعت کرد  
 مگر حضرت علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عقیل و عمار بن ابی طالب  
 بیعت نکردند و چون با رسیدند حضرت امام حسن علیه السلام فرمود با ابی  
 و توبه سخن نگوید مروان ملعون گفت ای حسن مگر نمیدانی عثمان بنی کعبه است از سخن  
 گفتن با ابوذر از مدینه آمد حضرت امیر علیه السلام مایه نه کشید و برین رو کرد  
 از وقت دور بود از مدینه که او را بدو باش جهنم نور افروخته پس مروان غصبتنا  
 بسوی عثمان برکت و آن ملعون از آنچه گذشته بود خبر داد عمار بسیار در مدینه  
 حضرت امیر علیه السلام با برادر خود از ذوالحججه ابوذر فارغ شده و به مدینه آمدند قوم  
 عرض کردند که عثمان با تو در غصبت است سبب آنکه مشایخت ابوذر که حضرت  
 که غصبت او با من مثل غصبت است ابوذر نه و لجام که هر چند بینی بدیوی کنی  
 پس چون نظر ملعون حضرت افشاگفت چه خبر باعث شد تو را که رسول  
 مرا بر گویید و امر مرا سهل شمردی حضرت فرمود که رسول تو خواست مرا بر گویانند  
 برادرانیدم

برادرانیدم و امری که تو کنی خدایا بمان عمل تو را سپردم و میان آن  
 و آن حضرت سخنان ناخوش گفته شد حضرت غصبتنا که از مجلس آمد و در آنکه گوید چون  
 مصلحتی بخفت زانید جمع از صحابه میان آنکه صلح دادند میان او و حضرت را **و بعضی**  
 مثل آنکه میگوید روایت کرده که سبب سخن عثمان ابوذر را بیعتی شام بود که چون عثمان  
 دست در بپشت المال مسلمانان و خبیثه میروا خود و غیر آنها از میان آنکه خواست  
 در میان مردم راهها از میان آنکه فرود عمار و ابوذر را بگفت **والذین یکتون**  
**الذهب و الفضة ولا ینفقون فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم**  
 مگر این خبر با عثمان میرسد بغافل میگرد و بگام خود مشغول بود چون از صد که تکی  
 از او کرده میخورد از نزد او فرستاد و گفت ترک کن این سخن که از تو بمن میرسد  
 گفت ای عمار منی میکند از حوائد کتاب الله و از عیب کون که ترک کند از خدا  
 بخدا بر کند که اگر رضی کنم خدا بغصبت بر شما زدن محبوب را از برای من  
 خدا را بشم آورم از برای خود شومی بر شما پس این سخن عمار را پیشتر بغصبت آورد  
 و برای مصلحت متوقف او شده تا آنکه عثمان در مجلس خود گفت ای ابا جابر امام را که از  
 بیعت ما چیزی بغرض بردا و چون بهم برسد باز در بیعت مال گذارد که بغرض

روایتی



گفت با کرامت ابوذر گفت ای فرزند دویبوی آیا درین بار تعلیم مانید  
پس عثمان گفت بسیار شد از زر تو نسبت با و اصحاب با و حکم گوید از انکم  
بروند و در شام چون طلوع معاویه بنی سید میده گوید او نیز بدت گوید  
معاویه بنی سید میده معاویه بنی سید میده معاویه بنی سید میده  
من آله امسال بمن سائیده قبول میکنم و اگر صلوة و ان من امر حاجی است  
زر پس فرستاد چون معاویه بنی سید میده معاویه بنی سید میده معاویه بنی سید میده  
از این لایزال صد آخته خجانت کرده اگر لایزال خود خسته اسرا کرده و سبسته بود  
در شام میگفت بخدا سوگند عطا خداوت شده است در این بان که نه موافق کتاب  
خداست و زنت رسول خدا صلی الله علیه و الله بدر سبکه من منم حق با منی شناسند  
و باطلها منی یا در است کما بد روع نسبت میدهند و حق صلوات بر ان  
براسته پس حبیب ابن مسلمه قهری بمعاویه گفت این ابوذر شام را بر تو فرستاد  
میگرداند چنانکه **ایضا** از جلد دوم ابن جندب روایت کرده است که من عامل معاویه  
بعوم قبر سبرین در لایم خلفت عثمان روزی نزد معاویه ایدم برای چیزی  
شنیدم که کسی در خانه معاویه فریاد میکرد که قطر شرابان آید بسوی شما که آ  
جهنم

والصفا

جهنم در بار دارند خداوند لعنت کن آنها که امر میکنند مردم را بیک چیزی و خود از آن بگریزند  
خداوند لعنت کن آنها که امر میکنند مردم را بیک چیزی و خود از آن بگریزند  
دیدم و می دانم بسیار متغیر شد و گفت ای حاجی شناسی این فریاد کننده را که گفت  
گفت خجسته ده است هر روز بد قهر حاجی آید و با آنچه شنیدی نذر میکند پس  
اورا بقبول فرمودند ما که دیدم که ابوذر را آوردند در پیش او باز در معاویه  
گفت ای بد من خدا در رسول صلی الله علیه و الله هر روز بر زمین می آید و این سخت  
میگردد اگر من میگویم که از اصحاب محمد صلی الله علیه و الله هر صفت عثمان بر آینه تو میگذرد  
لیکن و باب تو از او خصمت خواهم طلبید جلد دوم گفت من میخواهم که ابوذر را از این  
زیرا که او از قبیل بنی نضیر است که من را با یک بند مال داد دیدم که موافق  
ریشش تنگ و از سپری پیش من میجو ابوذر در جواب معاویه گفت که من  
و رسول صلی الله علیه و الله ستم بلکه تو بدتر از من خدا در رسول صلی الله علیه و الله  
بجوید از برای اسلام را ظاهر گوید و باطن کافر گوید مگر جناب رسول خدا صلی الله علیه و الله  
علیه و الله تو را لعنت گوید و نفرین تو که هرگز پیر نشوی که امت من در خدا را  
از تو معاویه گفت آن من ستم گفت بلکه تو نه و حضرت را خبر داده که تو نه



روزی که توبران که شتی شنیدم میگفت خداوند لعنت کن در او اورا سپردند  
 مرفاگ و شنیدم میفرمود معصوم و در اش است پس آن ملعون خندید و گوید که  
 حبس نماید و احوال در العثمان نشت پس عثمان اورا طلبید بخوابن **الذکر و شیخ**  
**طوسی** روایت کرده که از بسکه گفت من در سلطان رسی متوجه حج شنیدم چون **سید**  
 نجف ابوزرقم پس ابوزرقم گفت که بعد از من فتنه خواهد شد چون آن فتنه  
 حادث شود شما با و بنا خدا و بزرگ دین خدا علی بن ابراهیم علیه السلام دست از ایشان  
 بردارید و الا من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود علی علیه السلام اول  
 است که من ایمان آورد و پیش از دیگران تصدیق بمن گوید و پیش از همه در حق  
 بمن مصافحه خواهد کرد و است صدیق و بر او است فاروق و این را که صدیکه حق  
 از پابل و است پادشاه منون مانده پادشاه منان است مؤلف گوید که ذکر سلمان  
 در این حدیث خالی از غایبی نیست بحد وجه که بر خیز پوشیده **ابن ابوبکر**  
 روایت کرده است از نعیم ابن قعب که گفت بطلب ابوزرقم بر بنده و در راه  
 از او سوال کردم که ابوزرقم کجاست گفت بکار خود مشغول است ناگاه دیدم ابوزرقم  
 و دوش نظار کرده و میشد و در کردن هر یک مشت آپه بود آنچه پیش  
 در راه بودم

در راه بودم

ابن ابوبکر

در راه سلام کردم و شنیدم چون با ارض خانه خود شد باز من سخن گفت شنیدم با او  
 میگفت تو جانی که حضرت اول صلی الله علیه و آله فرمودن بمنزله استخوان  
 است اگر است کنی اورا می شنند و اگر بجای خود که لدی کنی منتفع میوی  
 کاسه زرد من آورد و در آکاسه نوری تا سد سفر و گفت تا اول کن که من زرد  
 پس برخواست و در رکعت ناکه چون فرغ شد زرد من آمد و شروع گوید بخردن من  
 کفتم سبحان الله من آن بد استم چون تو در روع گوید کفتم من روزنامه اکنون  
 کردی ابوزرقم گفت من روزنامه روزنامه و شتاب نامه نامه را در راه  
 خواهم بیا به اینها روزنامه گیرم و اگر خواهم **فصل کنم در این رسی** بسند معتبر  
 این نقلیه خیر و روایت کرده است که چون ابوزرقم پارسه در سپاری که در راه  
 الهی و اصل شد ما بیاورد او فقیه و اورا تکلیف بجهت خودیم گفت و صحت خود  
 امیر المؤمنین **کفتم** عمار را میگویند گفت نه آن کسی میگویم که سخن در راه  
 است یعنی علی بن ابراهیم علیه السلام و او است هم ازین که زین با او است  
 و او است عالم ربانی در این است و اگر او ازین شمار بود کارهای **مفید** و **مفید**  
 این خله شد کفتم ما میداریم که هر که پیغمبر پست دوست میداد او را پست

در راه بودم



میداری گفت آن پر مخلص است که حق بود از غضب که نه یعنی عرابین بر حال علیهم السلام  
**مؤلف گوید** احادیث در باب ابوذر از مدح و کیفیت نقیض او در ربنده بسیار است  
 و این را که در کتب پیش از این است **شیخ کشی** کیفیت فوت غسل و کفن و نماز  
 بچند طریق وارد شده است از آن جمله روایت کرده است که چون وقت فوت ابوذر شد  
 خود را گفت تو کوفته ای از کوفت اخوتش و آن بر این کن بر سر لگن عروق  
 اول قافله که باید بگویی بعد از آنکه خدا اینک ابوذر مرصبا رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 وفات یافته مرا آگاه کنیدی در تجمیر او پس ابوذر گفت که مرا خبر داد رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله که من در زمین غربت خواهم بود و تسفل غسل و کفن و دفن من خواهد شد  
 مگر آن سینه از امت آنحضرت صلی الله علیه و آله پس از علقه بن یوسف سخن روا  
 شده که گفت من با مالک شتر متوجه حج شدیم چون بر بنده رسیدیم زنی را دیدیم  
 بر راه بود و میگفت ای زنی خدا اینک ابوذر مرصبا رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 در این غربت و فاقه و من گریه دارم که او را کفن و دفن کند مرا باری بپسند  
 پس ما بیکدیگر نظر تویم و خدا را شکر تویم که چنین نعمتی ما را روزی خود که کفن  
 و دفن کنیم چنین بزرگاری را نصیب او بسیار محزون شدیم گفتیم **انا لله وانا**  
 الیه

الیه و اجعون و با آن زن فقیه و متوجه دفن او شدیم و درین خود تراغ گویم  
 در کفن کردن او و همه یاری یکدیگر کردیم در غسل او چون فارغ شدیم مالک را  
 ایستاد و بر او نماز تویم چون او را دفن کردیم مالک شتر نزد فیر او ایستاد و گفت خدا  
 اینک ابوذر را رضای رسول تو صلی الله علیه و آله و نور از عباد او کرد و ما عبادت کنده  
 و جفا و کوزاری بر او با شکران امری از زمین تو را تبدیل نمود و لیکن مدعی خدو  
 و بد انکار تو بزبان اول خود پس مگو سها و غنض او را در هم شکن شوکت را  
 که حق بود را باوند او را محمل بجزت او و مردم رسول تو را سپرد گویم و همه روایت  
 گفته ام این پس آن زن که سفید با را حاضر گوید و گفت ابوذر قسم داده که ما از این  
 مکان حرکت نکنیم تا آنکه ما این چه طعانت کنید **و شیخ سید** معتبر همین خبر را از حضرت  
 امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده و اما ابن ابی عمیر روایت میکند  
 چون این جماعت تدابیر آمدند هنوز زنده بود با ایشان گفت شنیدم از رسول  
 صلی الله علیه و آله که میگفت با گروهی که من درین ایشان بودم که یکی از شما در  
 خواب میخوابد و گروهی مؤمن بر جناح او خورده اند و آنجماعت که حضرت  
 فرموده هر یک در شهر یا خانه ای میخوابند و میدانم که آنمرد منم اگر بر این راه

و شیخ



حاشیه پنهان می نمود که دیگری مرا کفن نکند و بجا آوردند میدیدم که از کفن  
 نماند که امارت و حکومت کرده باشد با تو طاعت روشن شد گوی از نضا  
 در میان بود که مرتکب هیچ گامی نه بود گفت ای عم من تو را کفن کنم در این روز  
 که پوشیده و لم در چاکه در صدق دارم که رسیما از ادا م ر شیه من آن را شایسته  
 گفت کفن من بعلق بود اردو **دوات** علی بن ابراهیم محمد بن یعقوب طغی روز  
 که بود زلا که سفیدی چند بود که ممش خج و عیال خود را با لندران میکرد آفتی دریا  
 ایشان بهر سید به کتف شدند و زوجه اش نیز در زنده فوت کرد و بود  
 و دختری که در دوی بود خرد بود گفت که سر در زمین پدرم گشت که هیچ رسد  
 نیاید که بخوریم و کرسنگ بر ما غائب پدرم من گفت ای فرزند بیایان صحرا  
 رویم شاید بیست دوریم و بخوریم چون بصحرا قدیم خری است ما نیاید پدرم من  
 کرد و سر برداشت نظر کردم جسمها او را دیدم میگرد و و کج احتضار  
 کریم گفتیم ای پدر من تو چندین پاپا با شها و غوی گفت ای دختر من  
 که چون من پدرم جسمی از اهل عراق پایند و متوجه امور من شوند بدستیکه صیب من  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله را در غره تنوک چنین خبر داده آن دختر در وقتی که  
 بعالم بقا

بعالم بقا گفت که عم بر روی من مکتبش در سر سلاخ و بنشین و چون فافله پیدا  
 نزدیک است بر و بگو که ابو ذر صحابه کول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافته و  
 گفت در حال جمعی از اهل بنده بیعت و پدرم آمدند گفتند ای ابو ذر چه از برای  
 و از چه شکایت داری از گنا حق گفتند چه خبر خورشید داری گفت ختم بود  
 خود را میخوابم گفته ای طبعی میخوابی که برای تو پاریم گفت طبعی بر ایا کرده  
 صدای عالی است هر دو دو از آند و ختر گفت چون نظر بطلب الموت افکار  
 مر جابدستی که در هنگامی آمده که نهایت اصیاج با دارم دستکار ما کسب کرده  
 تو را شوم خداوند از خود بخوار ختم بر ما بختی تو گویند که میداد همیشه خوارا گفتا  
 بعلم و هرگز کار کارک نبهیم ختر گفت چون بعالم قدس از کج نمودی شلا  
 بر روی پوشیده بر سر سلاخ فافله عراق شنیدیم جسمی پیدا شد باین گفته که ای  
 مسلمانا ابو ذر صحابه کول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است  
 آمدند و بگریه شدند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز کردند و در وقت  
 مالک است در میان ایشان بود مرویت که مالک گفت من را در او خصله  
 کردم که آنچه داشتم و قیمت طلا بجا هر قدر در پیوستم و ختر گفت من چنین  
 کرد



می بودم نمازیکه او میکرد میکردم روزی که او میداد میدادم شبی تو قبر او خوانده بودم  
او در آنجا بودیدم که قرآن در آن شب میخواند چنانکه در حال حیواته میخواند با و گفتیم  
ای پدر خداوند با تو چه گویم گفت این خبر تو خداوند گریه می رستم او از من سخن  
من زنی را گفتم که مرا فرمود مرا گرامی داد و عطا بخشید اما ای محراب  
بن و مغرور شو اگر از ما بترسید بجای زهر ابو زرین او را نوشته اند  
کردند **احمد بن عثمان** گفته نقل کرده جمعی در تحمیر ابو زرین گفته اند جنف بن سنی  
و صعصعه بن سنی العبد و صاحب بن ابی الصلت تمیمی و عبد بن مسلم تمیمی و سید  
بن مالک المرز و جید بن عبد الله العبد و ابو بن الیرید النخعی و علقمه بن قیس و مالک  
اشتر چون از نماز فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او بر پای حوات و بعد از آن  
شای الهی عرض کرد خداوند ابو زرین را در حضرت رسول تو صلی الله علیه و آله و سلم  
کتابچه و رسوله تو ایمان آورد و در ملا و تو مجادله و بر جاده اسلام شایسته  
موجب تبدیل بجای دین گمازده چند چیز دیده به بطریق سنت و راه انکار گفته  
بربان دل و بد اسباب او را حقیقت نمودند و محروم گوانیدند و در سر سرور کردند  
ضایع که استشد تا در غربت او را فوت رسید با خدا یا آنچه از دست  
و عده فرمودی

احمد بن عثمان

و عده فرمودی حظ از ازل را موفور گوان جزای آنس که او را از زمین که حرم رسول  
صلی الله علیه و آله است بر تو وضایع گداشت چنانکه مستوجب است بر آن ساکن  
این دعا بگفت و صاحب آتین گفته **و ابن عبد البر** که در کتاب استعجاب ذکر کرده  
است که فوت ابو زرین در سال سی و نهم با منی و دریم هجرت بود و صاحب جمیع جرن نرسید  
نوشته و عبد ابن مسعود بدو نماز کرد و بعضی گفته اند سال مرتب چهارم هجرت  
**مؤلف** گوید آنچه از احادیث مرفوعه مستفاد میشود قبر او در رنده میان بعضی  
دیگر دلات میکند که مالک گفته که او را با ابو زرین در آنجا نقل کرده و در قبر او  
و عمر در محلوئی قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در رنده طیبیه گذاروند و این روایت  
بصیرت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در رنده در قبر خودش رسول صلی  
علیه و آله مروی از قطی بن کعب بن عوف بن ابی بن رسول صلی الله علیه و آله موعوم  
میکند که یارت میکند ابابکر و عمر را در این قبور حضرت فرمودند صیبه یا با قطی  
یعنی ساکت تر یا از آن پس حضرت فرمود فوالله لو نبتش قبرها لو جد  
فی مکاتهما سلمان ابی ذر فوالله انهما احق بهذا الموضع  
غیرهما نزدیم کبره شکافه قبر این دو را که ابابکر و عمر باشند هر انیه می باشد در مکان

دین علی بن ابی طالب

مؤلف



این دو سلا و ابواب را پس بچند قسم که این دو حتی تر شده بین دو موضع بخورد  
 او بصیر که بعضی قوم باین رسول الله صلی الله علیه و آله جلوسه نقل مشورت و که از زنده  
 دیگری در مکان او پس حضرت فرمودند یا محمد انی الله عنی و جل خلق سبعین  
 ملک یفشرون فی مشارق الارض و معاد بها فیاخذون  
 العباد فیدفنون کلاً منهم مکاناً یستحقه و انهم یسلکون  
 حیدر الیت عن نعشه و یضعون اخر مکانه من حیث یتقدرون  
 و لا تشعرون و ما ذلک ببعید و ما الله بظلام للعبید ای  
 بدستیکه خدای عزوجل خلق فرموده بعد از هر ملک که پهن شوند و مشرفند  
 زمین پس بگردن اموات کماله و دفن کنند هر کس از آن مکانیکه مستحق  
 آن مکان را بر میدارند و آن مکانیکه بدست سلا زنده دفن و نعش ایشان و میکند از  
 دیگری که مکان او بطریقیکه نمیفهمند مردم این بعیدت و میت خدا ظاهر کند  
 را یعنی ظلم است که بدان و در موضع نیات و اندازند و نیکی را در منزل بدان  
 دهند بلکه نیست این چنین و این حدیث در کتاب کشف الغطاء و کتاب زواید  
 شده است **باب ششم** در عدد اولی که در احوال ایشان تا عدد اولی که  
 بنظر

تکم

بنظر مؤلف سید محمد زین العابدین و در عبد الملک و عبد الله و کله حرکه نام او معلوم  
 اما در حیوانه ابا و در سپاه زنده فو شد و روایت علی ابن ابراهیم و محمد بن  
 یعقوب کلبی می گوید که ابو ذر را پس از فرجام و در زنده فو شد یا چون  
 دفن کردند بر سر قبر او استار پس دست بر بوقبر او نهاد و گفت ای فرزند  
 رحمت کند بدستیکه خوش خلق بودی و نیکی گوید که در به پدر ما چون از دنیا رفتی  
 من از تو را ضمیمه بر من از زمین تو نفی راه نیا و مرا بغیر حق تعالی حاجتی نیست و از  
 امید نفی ندارم که از زمین تو دلگیر شوم و اگر نه ایها بعد از هر ملک نبوی از زنده  
 که بی تو جویم از زنده بر تو مشغول است از زنده از برای تو و الله که بر از برای تو  
 بلکه بر تو که استیم کاشکی میدانم که چه با تو گفتند و تو در جواب گفتی خداوند است  
 از برای خود بر او واجب کعبه نبوی و حق چند برای من بر او فرض گویند ای الهی  
 حقوق خود را از او برداشتم تو از او عفو فرما که تو سر او آتری بچو و گرم از زمین  
 روایت یا مفصل آنچه تا سب این معجزه بود و چون تمامه را در باب حق  
 منحصر بودیم گفت بهیچ قدر شد و اما عبد الملک احوال بدفن او معلوم نیست  
 راوی او روایت است که شیخ کشی ذکر کرده و آن را مفصل در باب سابق ذکر نمودیم



اما عبدالله در ملک ی بکار رحمت حق است و مجلی از احوال او این است که چون مرد  
از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بگفت مشرک است که بداندند و بگفتند  
گویند چون نوبت بحضرت امام کرام امام حسین بن علی علیه السلام رسید حضرت عازم  
قتل گردید پرده ن عصمت و طهارت همگی سلب از خیمه پروردگانه و در آن حضرت  
گرفتند و عرض کردند ای زنده سید عالم صلی الله علیه و آله و ای شایسته اثمه اثنا عشر علیه  
توسری را بگفتی سپای انگاه برده شین حرم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود  
محترم سید محمد علیه السلام شکر با تو عرض گوای امام مطلق و ای بگریه حق تو میداند  
من در این وقت مرا خیر تو یاری مونسی منت مراد صلیت چه می بینی حضرت امام  
علیه السلام فرمودند ای شوخ چون گفتم که مرا شهید کند تو بر آب من باران تو نبرد  
خورد پس حضرت امام علیه السلام او را در داد و گفت در میان ما یکدیگر باشد  
اهل و عیال او را در روایت شکر بر او را وی بر بند انگاه نلکه قبول غدر کرده  
سید لشکر اعز بنی خاتون عرفی گوای برادر عبدالله بن ابودرغفاری زنده  
است وی را شهید کرده اند چون آنحضرت این سخن شنید وی را طلب فرمود  
فرمود یا عبدالله چون فلان را شهید کند اهل و عیال مرا بولد ری نبرد فرزند  
ملک

ملک نبرد و در این شبها بر آب انگاه عبدالله عرض گوید خدا هزار بار فریاد کند  
کاش مملکت پیش تو شهید میزدند را وی گوید چون حضرت امام حسین علیه السلام  
شمری بگوشن علیه السلام شهید گوید است ای ج بر خیمه آمد شکر بانو زینب  
و حضرت امام حسین علیه السلام حضرت امام معصوم علیه السلام بوار شدند و از کربلا  
رو بولایت بولایت نهادند و آن ایامون م و ا در بعضی از روایا و کرده که هرگاه  
حقان عقب سده تون می آید تا آب باران آید آن آب قدرت  
در حرم امیر و چون دور می آید بروی من هموار بر و ازین جهت آن  
گفته یعنی صاحب بال عبدالله این ای در غری در حد ایشان بود چون بولد  
ری رسید در حواله شمری غایب شویم با بود از غایب شده و زنده تون در شمری  
شهید کردند اما عبدالله بن ابودرغفاری چنان فرزند بود برادر و بندار و همین  
بعضی بعضی همین سخن نوشته اند در شمری بقیه بگردند و عبدالله بگوید  
رحمت حق بدست آفریند آن برادر بندار بولد لدری رفعت و موضع کج  
و بعضی او هر گفته اند و وطن سا و دریا ایشان بسیار شد باقی بندار آقا  
و همین از شمری بولد الملت آوند چون موضع پل و از ر افتادند و



ساخته و در پایشان بسیار شد با آنها خفاری اما فرزند ایشان شیر لگو و ولیم  
و ابراهیم و محمّد و علیک و جعفر از طعم خلقی عباس لعنتم روی دولتت  
المرزستم و از غنایند چون وضع نماز است رسیدند وطن را و در بیات است  
بسیار بقای و ولیم و ولیم حجتان اهل بیت بودند اما در بعضی اخبار وارد  
که از او کرده ابا ذر در خدمت شکر بانو در پنده خاندان بوجانکه فضل خدا در  
آورده که چون لام حسین علیه السلام که بلا مبتلا شد در عصر روز تا او عازم پنده  
خود با تمام فرزند برادر و کوچک و کثیری او را طلبه نامیده و در شب عشاء  
زفاف واقع شد و لطف از صلب قاسم در رحم زنده جانو قرار گرفت و در  
عاشورا امّ اسحق ماور پنده که مطلقه عبد الله زید بود و زید بخوار استگاری  
راضی شد و بنی حضرت الشهدا علیه السلام درآمد و اکثر را نند که سب فرزند  
زید پدید حضرت لام حسین علیه السلام این امّ اسحق مجدّد حضرت آمد و عرض کرد  
که یابن کول نه صلوات الله علیه و الله تن برك داده دل بسته شدن جانده بعد از شهادت  
تو که را دستی با ولده رسول صدمت و من که باعث مزید عداوت زید پندیده  
شده ام در ششم و در فکر کاخ خود را کارا در آید که آیا معاصی او با من حکم کرده خواهد  
شد حضرت

شد حضرت فرمودم غم مخور میان من و تو جدا فاصله نیست بر مرکب روز تو با خود  
رسیده ملک می و که در آن زمین از دست ما هسته در آنوقت ملک غنی  
بیره بزد جو در خواب و از او ای سید اشهدا علیه السلام وقت مقبله و مقبله  
که صحاب مجید بیکه بر سبقت می کردند یکی از آنکو گفته های ابا ذر غفاری ابا  
حزب حضرت اور از خص نفرمود فرمود تو باید بعد از من همگرا آن مکره بودی  
که ثواب شهدا در نامه اعمال تو ثبت خواهد پس از شهادت حضرت انقلدم  
اسحق و دختر او را بر شرف بکلام لام علیه السلام سوار کرده ملک می آمد هر چند  
لشرفاوت اثر تعاقب که دند زنده هر گاه تعجب مینمود مرکب است تعجب  
هر گاه آهسته میرفتند مرکب این تیر آهسته میرفت چون کوهی که اکنون در  
مشهور رسیدند آنکه مرگ را بر تزلزل نموده و در راه داخل شدن در آن کوه فرود  
خاتون گرفت که ای در مر این هم از خود میرام اسحق گفت ای فرزند تو در رحم  
امان می داری با او بمن عتیوان پوت پس کوه شکاف و شرف صحبت لام علیه  
السلام با و زنده تون در سر زمین غریب تا آنکه بر پیچیده دختر نلفه عمار با بر  
رسید بولای ام کن دختر را بجه دان مکره در آنوقت در آنکه رعبا بود داخل



ری شد و خاتون خجور را بجان نه نمود متوجه شد آن مکرمه تا طفل منور شده نام او فاسم  
 نهادند و ملک قاضی در آنوقت با فوجی از بزرگان عجم در شیراز بود چون شنید که در حضور  
 امام حسین علیه السلام در آنجا شرفی عقبه بودی آنحضرت شدند و خدمت نمودند چون فاطمه  
 رحمت ایزدی بود در بلده ای در موضعی که اکنون حاجی میرزا زلفی طهرانی در آنجا است  
 است و بقعه نهاد آن مکرمه مدفون ساخته و قاسم را در بشمیران بردند و در آنجا نشاندند  
 نمودند آن حاجی بن یوسف شیخ ادب و باره بود که پس از آنکه ابوالمهر و بر و ابی سعید بن  
 حاج علی بن خیر نمودن که در سال مکان عجم خفته و قاسم را راهمید کردند چون خوا  
 دی مدفون سازند از وی ارشاد کرد اس در آنکه پس از آنکه در آنجا رسیدند  
 مدفن برزگر و دفن نمودند **اما** کیفیت نقل و دفن سمرقند حضرت قاسم بن امام حسین  
 استلام برقی حاصل است این است که چون سجده عددی مگره است  
 وارد کرد در قصر الامام عبید الله را نمودند جمعی از شیعیان در خانه سیدنا خراسانی  
 جمع شده بودند به صحبت اهل بیت مکرر شد چون ای ای آن را بگویند آوردند  
 شیعیان قصد کردند که خانه عبید الله یا که در خواب گفتند عبید الله ملعون گفت سزا  
 مبارک از شهر پروردگار سپید شد و عمر سعد علیه القمه بود سزا را بردند و در منزل  
 برفند



برفند **اما** حصین بن سیر کندی سپید شد و عمر سعد بودی بود که گفت  
 اینها را بر او شش ماه است که من در مملکت مانده ام از اصلاح بدای ما را بار کرد  
 که خبری از آن ندانم عمر فرمود از برای آن چرا مراده خلعت و اسبی دادند که من ملعون  
 او را در وقت ای سیر از این سزای او ترا سپاسی بل همین ده تا سیرم و انور من نیز زیاد  
 کند عمر سعد ملعون گفت سربارک لام نلقه قاسم نوا و ما و علیه السلام بان چرا مراده  
 دادند آن چرا مراده وی را نکند و روز شنبه میراند تا شهر مایر رسید خبر غلبه وی فر  
 تمام بزرگان و امیرای توابع با استقبال آن چرا مراده آمدند در آن زمان ظفر ملعون  
 حاکم روی بود که سربارک لام نلقه قاسم را میدادند و چون از زند و سزم مردم  
 مصطفی و رضی علیه السلام کردند اما در بشمیران سفلای تو از نسل جابر ای ام  
 جاریه خاندر سزای آنکه سزای بر سر لانت پذیرد سزای گفت من نزد امام  
 سزایان گیت هر روز آن سزای را سزای میداد شهری بودند و چون از زند تا  
 شب جمع رسید آنکه سزای در خانه رفت دید که خانه از نور روشن شد سزای  
 و گفت با خدا یا مکران سزای را سزای اهل بیت ام هرگز از سزای آدم چنین  
 ظاهر شود چون از آن خانه از شاه سزای که سزای مبارک شاه مراده را در مملکت و مملکت



بشست و نگاه بد اسرار مبارک میکرد و زار زار میگفت و گفت نذر کردم که  
چپ شمع روشن کنم و نزدیک این بزرگوار بگذارم دیده ام از خواب غفلت  
شاید برین طبع هر کس که این برکت جویت در آید سره زان شمعها روشن کند و چرا  
آن بزرگوار کند نگاه عت مشول نگاه ذکر حق سجده و نماز زبان گویدی  
بمصیبت آن برکتی تا آنکه نصف شب بگذشت نگاه دیده نشستن  
اول فاطمه را علیه السلام دوم فاطمه بنت اسیم گفته اند در حضرت رسول صلی  
الله علیه و آله چهارم خدیجه پنجم زینب ششم مریم هفتم سیه کویه  
سربارک شاهزاده از جابرجا و گفت ای سلام علیک ایام بزرگوار است  
سأد حق چها کردند شاهی و زمین کرد اسرای امیر بی بولدی و اسیرت  
عارت خود و بطریق اسیرا در سام بودند چون فاطمه علیه السلام را اسیر دیده  
سخن بشنید زار زار گریست چنانکه فرشته کا آسمان بلرید و آمدند و خود  
از آن بجواب پس فاطمه علیه السلام گفت ای فرزند زاده من قنای قامت که  
در آید من عمامه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در خون اندازم و جانم بهر  
پدرت حسن علیه السلام و پسر این خون العو عت حسین علیه السلام در روش و مگر جاب

زیده کرد

رسیده کرد اسرار شوم و در صیقه مت بردم و دو خود را از کفایت نام و چند  
بیشتر نمودم که طاعت را کرده بودم و زان وقت آن سپرد دست  
دراز کرد و در آن حضرت فاطمه علیها السلام میگرفت و عرض گوی سینه اش را تو مید  
که من شیدم شمار دست میدادم نه ر شکایت مرا بش بد بزرگوار کنی ایگاه  
فاطمه علیها السلام مت مبارک خوانم نه نش و بدت اسپرین با که و گفت  
خاتون بجد قسم به تو قدم در بهشت تهم چون وز شد نظای آن آمدن تا سر رسید  
سعه را بشهری سپید کن اسپرین پسری بود عجب نام با و گفت ای بزرگوار  
درخت نبوت بل بریده اند و شاخها در هم گشته اند اگر همچو لای که من شربت  
تو جلال نامی پاتا سرتورا سیرم و عیوض سلام نطقه قسم بد اعلان و بهر آن  
گفت ای بی ما و غلامم در این روزگار سردجا کجای کار آید که خرابه کعبه کاوی  
باشند **ب** سر که نه در ملک غیر بود: بارگاه است من بدون این  
تنگان حرام با شمشیرها من فدای سلام نطقه با که چون ما در این سن از فرزند  
خوشید شاد شد و کار و گرشید و سر فرزند خود را از تن جدا کرد و گفت  
جان ما در تو خشنودم چون آن حمل را در کا رسیدند و مبارک فاطمه سلطه



آن زن را چو پیش از آن داد آن ملاحت سر را رفته بمیدان می رسیدند و خندان  
گویند که آن بر پا باشد پس آن ملاحت را شنیدند که این سر آن سر است  
کان پیکر روی بقره میسر را نهاده اما سر سر را بر سر پیکر بگویم  
بروز بخ است که روز روید که سوارا و سپاه از قفای نیکو می آیند پس در خبر کرد  
چون پاره کرد که آنجا خبر یافت و گفت باز خدا میداند که من این کار را در  
جفا بدستی نمی داند تو صلی الله علیه و آله کشیدم اصل فریضه بر من کار که من وقت  
سکان ندارم چون پاره اندک گوید در آنجا رحمت حق بیست انا الله  
و انا الیه و ارجعون را روی گوید که فرموده اعمار با سر که در روز نیکو  
بشنید که مبارک شاهزاده قسم بر می آورده اند و با شمشیر برده اند از برهیم حج  
عمار سزای بن عثمان خویش روی شمشیران دند و با کمال محامله پس رفته و خند  
مخالف به درخ در نهانند و مبارک شاهزاده قسم را بن پاره در تن بر آورد  
و زین و فن گوید در شب شنیدم منم با صغر و این حکایت در حجر الله  
بگیر و صغیر ایراد شده مؤلف گوید روای اصل با حدیث سابق خاله از تالیفات  
لکن بقاعده اجمع ملها امکن اولی من الطرح ممکن است که گویم که عیبه  
بن ابوز

بن ابوز غفاری را زاده کرده هر دو در وقت که نکرده اند **روایا** احابت در خصوص  
روزه که حضرت امام علیه السلام برخی را زردشکال میت زید که بعضی شکر مایه  
یزد بود ذکر نموده بعضی آن سخن مطلقه عبد الله بن سیر و خضر طحی بن عبد الله بن کعبه  
و فلان است که آن شکر مایه را حضرت سجاد علیه السلام نمود و در روز وفات  
در بقیع دفن شد و این شهر با بنو المکنی بام استحقاق و زنده تون الملقبیه بقیع  
فاسم بن حسن علیه السلام غیر آن مکرر نموده و یکدیگر حضرت امام علیه السلام از زیاده  
علاقه شکر مایه و خضر زید بعد از وفات اولم استحقاق را سماه شکر مایه  
که حرم حضرت خاله از اسم او باشد لاشک که از زبوت حضرت بری **روایا**  
و خضر با فرزندان مجمل و با سابق در احوال او ایراد نمودیم و شایسته است که اولاد  
ابوز همیشه دوست داشته و حجت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند هر وقت  
که توانستند دفع ضرر از ایشان مینمودند از آنجمله روایتی که صاحب اللغات ذکر  
نموده که حاصل مضمون آنست که چون منون ملعون حضرت عیسی بن موسی رضی الله  
عنه السلام را زنده بطوس طحی و مشهور است مردم از طرف او جواب نمیدادند  
علیه السلام آمدند و زودی گرفت پس او بدیدند اغلب مردم آن را بدست  
مطهره

دعا

دعا



که بدیدند و از نام ملعون می کردند این ملعون آن کیفیت ابیدیت بود فکر  
 قتل آن عظیم بود و حضرت از نظر وی خبردار شده نامه بدیند فرستاد و احوال خود را  
 نامه ذکر فرمود و اولاد و تابع ایشان که باقی مانده بود از خیل و حشم و خرد و بزرگ را از  
 و احوال و هر لامعی تا با ولاد امام موسی کاظم علیه السلام و از در حرار و سب و عقاب و  
 تن بود و همسران ابراهیم ابو جریب چون نامه حضرت بدین رسیده نام نگو که  
 بر مضمون نامه حضرت مطلع شدند بر حجت و غیبت او بگوشیدند انکار ابراهیم گفت ای  
 برادران و عجم نگو که ما را بزرگ باید که خیل و حشم ما را توله نگاه دارد امام زین العابدین  
 گفت ای برادر و در وجه محمد صلی الله علیه و آله باید رفت و سلام گویم تا هر که را حضرت  
 صلی الله علیه و آله جواب سلام بدهد آنس منتهی باشد جمله نام نگو که بر سر  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستد و یک یک سلام کردند تا نوبت نام نگو که ابراهیم  
 رسید او پیچیده ساله چون سلام عرض کرد او از آن فرقه مطهر حضرت رسول صلی الله علیه  
 بلکه که علیک سلام بوالدی و یا فریبی چون امام نگو که این بدینند بگوشیدند  
 سبب کردند و از موعظ خود قرار دادند و از بدین سر آمده بود اوست هم بار  
 سارقش رسیده فرود آمده نشب است و یک شهر محرم است و یکشنبه سکنه خاتون  
 بنام

بنت لام موسی کاظم علیه السلام خواب شده درین خواب کز استن آغاز گو نام نگو که  
 او را از خواب بیدار کرد و گفت ای بخواب هر چه را که گوی که در سفر کرده گوی میهن  
 سکنه خان گفت ای سجا برادر در و فقه مرغی دیدم که در میان آسمان زمین میزد  
 قطره قطره خون هر آنکه از روی میگوید از آن قطره ای یکی برین افکار و آن بوی خوش را  
 علی الرضا علیه السلام میداد و آن مرغ گفت الله اکبر این قوم را اجل کشیدند و  
 را بگری برساند چون این سخن بشنیدند آن شب اسب است کفند و از  
 بگردد میکشیدند **امام زین العابدین** را وی گوید که در شهر با قلعه بود که نوزده خارجی در آنجا  
 داشتند و همسر ایشان قید نام نامردی نامه دارد و تو نامو ملعون فرستاد که برین  
 نگاه باش که در زده حرار و همکار و سن از اولاد ائمه از ویله عرب و بلاد محرم  
 اگر این خیل و حشم که ما می پسیم بر سر تو آیند از شما یکی را زنده نگذارند چون نام  
 ملعون بین مضمون گرفت در همان لام علی بن موسی علیه السلام زهر دارد  
 و نامه بزرگ و شایسته ری فرستاد و نامه دیگر نیز حسن صباح قزوینی  
 و نامه دیگر نیز دستاوردش بن خلد سمنان فرستاد که چون نامه من بشمارد باید  
 از او ترا سپار بر آید و این در موضع سارقش نگذارد که پروا نیند و ملا

۱۱۱



منقطع نماید آن حاجی سر لایم نلکه کا رارفتد و ملاک ارشد کوندونکذا  
که لایم نلکه کا پرون وند چون نلکه اربن قدغن بنو شتاه لایم نلکه کا در سارو  
بایمانند ایک شب لایم نلکه اربیم در بین خواب یہ غار کرد برادر اوی بد کرد  
پرسید کہ تو اچھے دی و است گفت ای برادر اور وقتہ دیدم کربیا بر سر مایہ  
چون در شد محمد شیا لعین بقرب محل هزار گوفی بر سر لایم نلکه کا اور دو علمہای  
زرد و بویہ بر ما کوند و حرب عظیم بنی نہاد و لرغوب دی یہ گوش سنہ چھل  
خارجی دیدند و لرغوبی صاحب قزوینی بقرب محل و پنجرہ خوارج از قلعه است  
در سنہ فغان از هر طرف روی نلکه کا حکماند و جنگ عظیم در پیوستہ و کن  
لایم نلکه اربیم جدا خارجی ملک است کہ حاجی با حقن مانده انا اہل بیت  
حملہ اورند و لارا خارجی شش کسر کجھنم دستماند چندا حرف کوند کہ  
شد عبدالرحمن علیہ اللعنه کہ بزرگ علمت بود با شہادت شاہزادہ  
کشتہ شدند اما راوی گوید کہ کشتہ بر کشتہ بر کشتہ افیادہ کہ دست سناہ  
دلالت شہار برای ہم پرورن قہ استخوان می کوزانہ در سخمہ و یکرول سزہ میروند  
اخر الامر کخوارج پاکہ شدہ و اشیاء بر ہر باب از او مسلط نہ شہید کردند  
آن در پنجرہ

آن در بحر لایم نلکه کا رارفتد و ملاک ارشد کوندونکذا  
کردند و سرمایہ رک ایشان را بریدند با چون لایم موسی کاظم علیہ السلام برود  
ملعون کجاست فرستادند چون بزودیک ایوانک رسیدہ در وقت ورا و ہی کہ از  
ناصر ابالغفہ در او زندہ بود از نسل ابوذر غفاری تبعہ نام اورا سرا در اورا  
و اقربا و برادر نلکه کا صد نفر لایم سر لایم خارجی کرقتد و مجاہدہ عظیم کوند  
زن فریاد بر آورد و گفت ای فرزندان داری علماء اہل بیت بپوشید تا این حاجی  
کجھنم فرستید سرمایہ معلوم نلکه کا رار کرد ایشان باز ستانید و نذر دیدن  
بجرا پنہ چون فرزند ان پرہ و ان جماعت این سخن شنیدہ مانده سیریا  
جروشید و نعرہ کا از بر کشتید و آن در ہزار خارجی جا بدوزخ رسانیدند  
ایشان سیاہ گوش لایم برفشد و در سر لایم پارہ وہ و در اس سوزانند و غنیمت  
بدت اورند و ان سر کافرتہ در ضرابا بر وند و لایم نلکہ عوراکہ در سارو  
جوجہ بسیار رسیده چون ناصر ابال رسید کجور رحمت حق ہو آن سرکار لایم  
نلکہ آن نیک در ضرابا کوفن نمودن موضع اشقت آباد نام کردند  
رحمت سر ہو نیکہ اورندہ رحمت خدا بر انان و فرزندان او با علی انجہ



هر نوع در احوال بازر و اولادش و شده اگر میخواستم از یاد بماند به شی و این را  
 کنیاش انجو لکن مقصدی ما لا یدک کله لا یترک کله در قصه این  
 مختصر مضمون تا نظیر این رغبت تمام در جمله آن باشد از مصلحت آن لغوی حاصل با  
 واسطه و این در یوم لا ینفع مال و الله ابو عابدین فقیر به لبها کرد خسته در بعضی  
 ابا و عفتاری علیه الرحمه و المغفوره

سبب سلام او که بود که بر او سفیدان آورد و حال کیفیت این است  
 که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ابو ذر در وطن که میخواست  
 که در مکه که معظه کوسفدا خود را میخواست تا که از آنجا  
 راست میخواست او شد بعضی آنچه او را فرغ نمود پس از آنجا دیگر  
 شد ابو ذر عیاش با و انداخت گفت من کرک از تو ضعیف  
 ام آن کرک با عجا حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخن در آمد  
 و الله اهل مکه از من بر اندر زیرا که خداوند کم نبوی است  
 او را بخرج نسبت چند ششام میگوید ابو ذر بعد از آن  
 سخن بگفته معظه آمد و جوی است حضرت تلو تو را و ابا و سلام  
 اسم او

اسم او اسمی که پدرش بر او نهاد جندب و اسمی که حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او نهاد عبد الله بود

تو صد بود موافق حدیثی که ابن ابی عمیر از حضرت امام رضا علیه السلام  
 روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابو ذر صد است

کنیه او ابو ذر چون باب پدرش در نام داشت

اسم پدر او آنچه حساب کتاب مجمع البحرین نوشته مسکن بود

و در کتب دیگر خجسته ذکر شده در بعضی کتب ابو جندب

محمول است که اسمش مسکن و کنیه اش ابو جندب باشد

زوج او یک وجه داشته و آن در زبده و حیوالات ابو ذر

وفات یافته نامش معلوم نیست

و عا او یقول جبرئیل اللهم انی استلک الایمان

والتصدیقین العافیة من جمیع البلاء و الشکر

على العافیة والغنی عن اشراد الناس

شامل او عیبند با الله و باریک از سلام



مواظب او بسیار از جمله سید معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت شده که گوی از ابوبکر پرسید که چرا ما را که اینچنین  
 ابوبکر گفت زیرا که ما را با او کرده این دنیا را خود را و عرب  
 را به نجات خود را این سبب میخواهد که از خانه آبادان <sup>کنایه</sup>  
 بروید زانرو پرسید که رفتن نزد خدای چگونه خواهد بود  
 گفت نیلوی کارنامه گوی خواه بود که از سفری خود برگردد <sup>و درین</sup>  
 شما سید غلام که گوی خود بود که او را نزد آقای خود برد  
 مباشرت اخرج او حکم بن طفیل علیها الصلوة و بعد از صدی از بن عثمان  
 او را بیعت نکرد مگر حضرت <sup>اولاد</sup> خلیفه کنی علی بن <sup>اصط</sup>  
 صلوات الله و علیه علیه و حضرت لاجم و حضرت لاجم بن علی بن  
 عقیل و عمار بایر که ایشان بیعت وی پرورن فرستند  
 سبب اخرج او بودی ریزه چون قبیح اعمال شنیع معاصیه  
 در شام دیده و بدی افعال عثمان نیز شنیده بود هر روز <sup>اصط</sup>  
 در سرش مینمود و حکم <sup>اصط</sup> بود لایب خلیفه کنی علی بن <sup>اصط</sup>  
 الله و علیه

الله و سلمه علیه رغب میکرد و باین سبب معویه که او را از مکه <sup>اصط</sup>  
 بیدیه نزد عثمان فرستاد و عثمان او را از زینیه بریده روانه کرد  
 نسبت او از قیدیه و طایفه بنی مخزوم و زرد مایک مدینه  
 سال وفات او در بعضی روایات در سنه سی و یک از هجرت  
 که شته در روایتی می در روایتی بیست و هجرت اصح قول <sup>اصط</sup>  
 مکان وفات او در بزه غریب و پارس و بی پای و عمار بود  
 و او را بخود حشرش پرستار میخوانند  
 نمازگزاره کان <sup>اصط</sup> مالک اشتر و اخیف بن قیس <sup>اصط</sup>  
 صلوات العبدی خارج بن اصبغ تیمی و عبدالله سلمه بن  
 تیمی و هلال بن مالک المرز و ابن مسعود حریر بن عبدالله <sup>اصط</sup>  
 و اسود بن یزید التیمی و علقمه بن قیس  
 مدفن او علی لفظ <sup>اصط</sup> هر در بزه مدفن شد لامولق صریح  
 او بصیر از حضرت لاجم جعفر صادق علیه السلام روایت کرده <sup>اصط</sup>  
 نقله جده بود در زینیه و جده سلمه را از مدائن نقل نموده <sup>اصط</sup>





حضرت رسول خدا و ستم در قبر ابو بکر و عمر علیهما السلام و همین  
باقی است این کتاب است

دارالادب  
لندن



ذکر نبی بر اختلاف کس نبی مذکور در رنده و حیات ابود  
وفات یاقیه و دوم عبد الملک سیوم عبد الله که روز حضرت  
امام حسین علیه السلام بازید حاکم عروق اسم بری بود  
زمانت یکدیگر بود که در رنده همراه اولو بود و وفات

ای در رضی الله عنه و نام او معلوم نیست

مرفوم قدم شسته رقم اقد سید کاتب الدبیر ابو حمزه  
صاحب میرزا الدبیر که نویسنده است و در شهر سمرقند  
هذه السنه شکر زین خیریت بحین مرشد در ۱۳۰۴

جعفر سلطان القرا

تبریز ۱۳۶۵ هجری